

هو العليم

جایگاه تقوا

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
و آلِهِ الطَّاهِرِينَ و لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حسابرسی الهی بر اساس میزان آگاهی انسان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، متقی باشید و همگام و همراه با صادقین باشید»؛ افرادی که دارای صدق‌اند و کارشان بر اساس صدق است.

تمام حرکت انسان در این دنیا و متابعت از دستورات الهی شامل این مسئله می‌شود. اگر دقت کنید در این آیه شریفه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ در وهله اول، ایمان شرط است و باید باشد. بنابراین، کسی که نسبت به یک موضوعی ایمان ندارد، از دایره بحث در این آیه خارج است. شنیده‌اید وقتی مطلبی با بعضی مطرح می‌شود، می‌گویند: «ما قبول نداریم، به دل ما نمی‌چسبد، ما این را نمی‌خواهیم، ما این را نمی‌پذیریم!» این مسئله بین افراد، متعارف است. چرا این حرف را می‌زنند؟! اینکه [می‌گویند]: «ما این مطلب را قبول نداریم»، حکایت از چه مسئله‌ای می‌کند؟! حکایت از این می‌کند که: «ما نمی‌خواهیم بپذیریم!» «قبول نداریم» یک مطلب است، «نمی‌خواهیم بپذیریم» یک مطلب دیگر است؛ انسان ممکن است نسبت به یک مسئله جاهل باشد [و] اطلاع نداشته باشد، [نسبت] به او می‌گویند: «[بعداً] می‌فهمد»؛ وقتی که فهمید دیگر وضعیت و موقعیتش با قبل از اینکه فهمیده باشد، تفاوت و فرق می‌کند. [اما] بعضی [از افراد] هستند [که] بعد از اینکه فهمیدند، می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم بپذیریم!» آن یک مطلب و مسئله دیگر است.

در این آیه می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید...»؛ یعنی می‌دانید خدایی هست. اگر نمی‌دانید خدایی هست، خب خدا هم با شما کاری ندارد؛ واقعاً نمی‌دانید! خدا هم با شما کاری ندارد؛ اگر نمی‌دانید پیغمبری آمده، خدا با شما کاری ندارد؛ اگر نمی‌دانید بهشت و جهنم و معادی هست، خدا با شما کاری ندارد؛ اگر نمی‌دانید مراتب تجرد و قرب پروردگار هست، خدا با شما کاری ندارد؛ «کاری ندارد» یعنی از شما حساب و کتاب نمی‌کشد. خیلی از این افرادی که الآن در خیابان دارند راه می‌روند، در منازلشان زندگی می‌کنند، کار می‌کنند، کسب می‌کنند، از این مسائل خبر ندارند [و] به گوششان نخورده، خدا هم با آنها کاری ندارد.

صحبت در این آیه مربوط به کسانی است که مطلب به گوششان خورده [و] وقتی خورده، پرونده جدیدی تولید و باز شده که با پرونده قبل تفاوت می‌کند. این آیه خطاب به افرادی است که ایمان آورده‌اند؛

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹

یعنی قبول کرده‌اند و پذیرفته‌اند؛ پرستش خدای متعال و رسالت پیغمبر را پذیرفته‌اند. در این فرض، خداوند می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ حالا که پذیرفته‌اید، پس مواظب خودتان باشید؛ بفهمید چه کار دارید می‌کنید؛ بدانید که وضعیّتان با قبل فرق می‌کند؛ مسئله تفاوت می‌کند.

حکایتی از عدم پذیرش نفس با وجود ایمان

یک وقتی در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] یکی از دوستان ایشان^۱ با اینکه مرحوم آقا یک مطلبی را به ایشان گفته بودند، [ولی] ایشان انجام نمی‌داد. وضعیّت و موقعیّتش به یک نحوی بود که نمی‌توانست بپذیرد. مرحوم آقا به ایشان یک مطلبی را گفته بودند که شما باید این کار را انجام بدهید. خب طبعاً پذیرش این مطلب مشکل بود. ما آن زمان ارتباطمان خیلی وثیق و نزدیک بود. می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. ایشان هم فرد تحصیل کرده و دانشگاهی بود؛ مجامع علمی امروز روی او حساب می‌کنند. من یک شب یادم است زمستان بود، در منزل ایشان که بودم از ساعت هشت شب تا چهار صبح صحبت کردیم؛ یعنی هشت ساعت صحبت کردیم و [در] نتیجه بالاخره به یک جایی رسیدیم که دیگر ایشان مفری نداشت؛ یعنی ما از چند طرف ایشان را محاصره کردیم و هیچ راهی جز پذیرش این مطلب نداشت. او [در] آخر به من گفت: «فلانی نفسم قبول نمی‌کند!» گفتیم: «خدا عمرت بدهد آن را اوّل می‌گفتی! این هشت ساعت پدر ما را در نمی‌آوردی!»

صحبت در این است که «آیا ما می‌پذیریم» یا «نمی‌خواهیم بپذیریم!» این مطلب است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ [یعنی] ایمان به خدا آورده‌اید، ایمان به پیغمبر [آورده‌اید]، ایمان به ولیّ خدا آورده‌اید....

ایشان فردی بود که مرحوم پدر ما [علامه طهرانی] را قبول داشتند؛ حتّی در بین صحبت‌هایش می‌گفت: «اگر ایشان به من الآن بگویند که من خودم را از پشت‌بام پایین بیندازم و از بین ببرم، تو خواهی دید که انجام می‌دهم!» و راست هم می‌گفت؛ دروغ نمی‌گفت. خب معلوم می‌شود این شخصی است که باور کرده؛ یعنی نسبت به این مسئله ایمان دارد و الاّ یک فردی که سی و پنج‌شش سال از سنّش می‌گذرد و برای خودش کسی است [و] حساب و کتابی دارد، همین‌طوری یک نفر بلند شود بگوید: «آقا خودت را از پشت‌بام بینداز پایین!»

^۱ ما خیلی وقت پیش، بعد از فوت مرحوم پدرمان یک سفری هم به اتفاق ایشان و یکی دو نفر دیگر، کرمان آمدم، البته کسی از رفقا اطلاع نداشته، رفقای که الآن در خدمتشان هستیم نمی‌دانم در آن موقع هم آشنایی با آنها داشتیم یا نه؟ ولی وقتی که وارد کرمان شدیم، مستقیم رفتیم برای ماهان و یک شب را در همان ماهان خوابیدیم و بعد از ظهر فردای آن روز هم دوباره برگشتیم. در کرمان اصلاً توقّف نکردیم، فقط یک میدانی بود نمی‌دانم اسمش چه بود، یک ساعتی تا وقت رفتن فاصله داشت آنجا نشسته بودیم و [سپس] رفتیم. همین میدان قدیمی بود یک طرف میدان هم خیمه شب بازی و از این تئاترها بود و اینها بازی می‌کردند. هیچ کدام از رفقا را من ندیدم. این قضیه برای حدود سیزده سال پیش است.

کدام یک از شما که در اینجا هستید قبول می کنید؟! [می گویند:] «خب تو خودت را پایین بینداز!» پس معلوم است ایمان دارد.

معیارِ صدق؛ فرار نکردن از حقیقت

حالا بر اساس این ایمان، می آیند [و] می گویند: ﴿كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ﴾؛ حالا که ایمان آورده اید، حالا که به دنبال تقوا رفته اید، با صادقین باشید؛ [یعنی] با افرادی که صدق دارند و خودشان را فریب نمی دهند، کلک نمی زنند، سر خودشان را زیر برف نمی کنند، با این افراد سروکار داشته باشید.

انسان اگر صادق باشد ولو اشتباه هم بکند، خدا کارش ندارد، ولی صادق باشد ها! راست بگویند، خودش را گول نزنند، خودش را فریب ندهد، فرار نکند. وقتی می گویند: «آقا، بیا بنشین این صحبت را بکنیم» در نرود! نگوید: «به ما ارتباط ندارد!» نگوید: «به ما چه مربوط است؟!» نگوید: «شما آن طرف جوی، ما این طرف جوی؛ ما به شما کاری نداریم!» اینها شعار است! [وقتی می گویی:] «بیا صحبت کنیم»، خب بفرما صحبت می کنیم! [وقتی می گویی:] «بیا حرف می زنیم»، خب بفرما حرف بزنیم!

هر جایگاهی، اهلیتِ متناسب با خود می طلبد

وقتی که ابوبکر رفت بالای منبر [باید همان حرف پیامبر را بگوید]؛ کسی که بالای منبر رسول خدا می رود و به جای رسول خدا می نشیند، باید مایه داشته باشد؛ تو رفتی به جای رسول خدا نشستی! به جای رسول خدا! [باید مایه اش را داشته باشی یا نه؟! فرض کنید] وقتی که یک اطاق عمل را [به دیگری] می سپارند، [مثلاً] وقتی که آن جراح قبلی می رود و کلیدش را می دهد به یک فردی که بیاید همان کار را انجام بدهد، می گوید: «من عمل را تا اینجا انجام داده ام، الآن باید بروم منزل، بقیه را تو انجام بده!»

یکی از دوستانی [که] در مشهد داریم، آقای دکتر بیرجندی، متخصص مغز و اعصاب است. از دکترهای درجه اول ایران است. یک روز با مرحوم آقا [علامه طهرانی] بیمارستان بودیم؛ من داشتم بیرون می رفتم [که] یک مرتبه دیدم ایشان [دکتر بیرجندی] دارد از اطاق عمل [بیرون] می آید. [بعد از] سلام و این حرف ها، متوجه شدم که این عمل را نصفه کاره رها کرده؛ گفتم: «تو عمل را ول [و رها] کردی؟!» گفت: «نه، تا من بروم خانه ناهار را بخورم و برگردم دوستان من انجام می دهند.» یک عمل مغز شش ساعته بوده، با هم انجام می دادند. گفت: «تا من بروم غذا [بخورم و برگردم، دوستان من عمل را انجام می دهد.]»

خب حالا اگر این اطاق عمل را به من بسپارند [و] بگویند: «فلانی، شما برو انجام بده!» [من] می زنم [بیمار را] می کشم! خب باید یکی [را] به جای خودش بگذارد که بتواند آن عمل را انجام بدهد دیگر. [این] که طبیعی است.

ابوبکر، عقلانیت را در پایِ خلافت ذبح کرد

تو که رفتی به جای پیغمبر نشستی، باید بتوانی حرف پیغمبر را بزنی؛ باید همان حرف را بزنی؛ باید همان مطلب را بگویی؛ باید همان معارف را مطرح کنی؛ آیا ایشان [ابوبکر] می‌توانست این [کار] را انجام بدهد؟! نمی‌تواند! چون همه افراد در یک حد نیستند؛ گیرم که چند الاغ در پای منبر تو باشند و هرچه را که تو بگویی [و] ریش را تکان بدهی، آنها بگویند: «بله!» ولی همه که الاغ نیستند؛ بعضی هم در [بین] این افراد پیدا می‌شوند [که] عقل دارند، فهم دارند، کاه نخورده‌اند! [اگر] آنها از تو سؤال بکنند، چه کار می‌کنی؟! اینها را ولشان کن؛ اینها را [اگر] بگویی که: «این [ذغال] سفید است!» می‌گویند: «بله!» [اگر] بگویی: «این کاغذ سیاه است!» می‌گویند: «بله!» هر دو را می‌گویند «بله!» آن کسی که [وقتی] بگویی: «این سیاه است!» بگوید: «نخیر، سفید است»، آن را چه می‌کنی؟! برای آن چه فکری کردی؟! برای آن روز چه چاره‌ای اندیشیده‌ای؟! همین‌طور بلند می‌شوی پله‌ها را می‌روی بالا [و آن] بالا می‌نشینی؟! خب فکر آن روز را هم بکن! خب حالا که می‌رود [بالای منبر رسول خدا] می‌نشیند، فکر آن روزش را [هم] کرده [است]؟! چه فکری؟! [اینکه] اولین کاری که می‌کند چاقو می‌گذارد وسط، عقل را، حریت را، آزادی را ذبح می‌کند؛ [می‌گوید]: «در این مسجدی که رسول خدا بوده، کسی نباید عقلش را به کار بیندازد!» چون [اگر] عقلش به کار بیفتد، او را از آن بالا پایین می‌کشد! شوخی نداریم!

[شخص] یهودی آمد در مدینه [سؤال کرد]: «خلیفه رسول خدا کیست؟! گفتند: «آن کسی که آن بالا نشسته!» ابوبکر آن بالا نشسته بود. [ابوبکر به او گفت]: «بیا اسلام بیاور!» گفت: «من همین‌طوری [اسلام] نمی‌آورم؛ عقل دارم، امتحانش می‌کنم! جواب داد، اسلام می‌آورم، مخلصش هم هستیم، [اما ابتدا باید به سؤال پاسخ بدهید]!»

آمد از [ابوبکر] سؤال کرد، گفت: «تو خلیفه رسول خدا هستی؟» گفت: «بله!» گفت: «خدا کجاست؟» [ابوبکر] گفت: «﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَى﴾؛ خدا روی عرش نشسته [است]!»^۱ [روی] یک کرسی [و] تخت در آنجا [نشسته است]. [یهودی] گفت: «پس زمین خدا ندارد دیگر! خدا آن بالا نشسته [و] زمین خالی [از خدا] است!»

[ابوبکر] یک فکری کرد [که] چه بگوید؟! تو که اصلاً از قاعده «وحدت وجود» خبر نداری، از قاعده «بسیط الحقیقه» خبر نداری، خب جواب این یهودی را [که] نمی‌توانی بدهی! می‌گویی: «خدا [آن] بالاست!» خب پس زمین خدا ندارد! خب یهودی راست می‌گوید؛ می‌گوید: «اگر خدا بالاست [پس در زمین نیست دیگر]!» الآن این آب جلوی من است، خب پس معلوم است آنجا نیست! الآن اینجا است؛ نمی‌شود که هم اینجا

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۵

^۲ عرش به معنی کرسی است.

باشد هم آنجا! [ابوبکر همین طور] ماند! [لذا] چه کار کرد؟! [گفت]: «بزنید بیرونش کنید!»

ها! ببینید! چاقو را فوراً گذاشت! عقل در اینجا ذبح شد؛ حریت در اینجا ذبح شد؛ آزادی در اینجا ذبح شد؛ همه ذبح شدند! فقط چه ماند؟! حریت و تقلید کورکورانه! [می گوید:]: «هرچه من می گویم، بگو: "چشم!"» این است دیگر! [کتکش بزنید [و] بیرونش کنید] معنایش این است دیگر؛ یعنی هرچه من می گویم بگو: «چشم!»

[می گوید:]: چرا گفתי زمین خدا ندارد؟! اصلاً به تو چه ربطی دارد؟! به تو چه ربطی دارد [که] گفתי زمین خدا ندارد؟! [یهودی گفت]: «پس [اگر] به من ربط نداشته باشد، به که باید ربط داشته باشد؟!» [یهودی بدبخت هم وقتی کتک ها را خورد، گفت: «خیلی خب، اسلامتان را فهمیدیم! خداحافظ شما.»

همین [که] آمد بیرون برود، یک دفعه ابوذر بود یا عمار، آمد [به او] گفت: «کجا می روی؟ بایست! اگر دنبال آن خلیفه [حقیقی رسول خدا] می گردی، من الآن او را می آورم.» آمد دست به دامن علی [شد، گفت]: «یا علی بیا آبروی پیغمبر [و] همه چیز رفت!»

حضرت فرمود: «چه شده؟» گفت: «بیا نگاه کن ببین [که] این - اینها را من دارم می گویم؛ آن نگفت؛ حالا آن یک چیز دیگر گفت؛ اطلاع ندارم - چه دسته گلی به آب داده! چه [کار کرده]!» حضرت آمدند.

[یهودی] رو کرد گفت: «تو خلیفه رسول خدایی؟! حضرت فرمودند که: «بله! خلیفه رسول خدا بنده ام.» [البته] حضرت نفرمودند «بله» [بلکه] فرمودند: «[اگر] حرف داری، سؤال را بکن!»

[یهودی] شروع کرد [به] سؤال کردن. [همان سؤالی را که از ابوبکر پرسیده بود، از حضرت سؤال کرد؛ اینکه «خدا در کجاست؟»] یک دفعه دید دریا به تلاطم آمد؛ [حضرت فرمودند:]: «﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْآرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾؛ ﴿أَيُّ نَمَا تُؤْكُلُوا فَتُمْ وَجَّهَ اللَّهُ﴾؛ در آسمان خداست، در زمین خداست، به هر جا که رو کنی در آنجا وجه خدا را می بینی!» این یهودی اصلاً گیج شد [که] سؤالش چه بود و چه شد! سؤالات یکی پس از دیگری [مطرح شد و توسط حضرت پاسخ داده شد].

خب مشخص است دیگر. در آنجا [آن یهودی] شهادتین داد! شهادت به توحید و شهادت به رسالت [رسول خدا] و شهادت به [اینکه] أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ! به این عبارت! ^۳

مکتب امیرالمؤمنین؛ مکتب احیای عقل و آزادی انتخاب

امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «باید احیای عقل باشد» [اما] آن کسی که [ابابکر] بالای [منبر] نشسته،

^۱ . سورة زخرف (۴۳) آیه (۸۴)

^۲ سورة بقره (۲) آیه ۱۱۵

^۳ جلسات شرح ابوحزمه ثمالی سال ۱۴۲۳ جلسه ۷

می گوید: «چاقو را بردار عقل را سر ببر!» [اما] امیرالمؤمنین می گوید: «نه، بیا پرس، بعد بپذیر!» مطلب این است. [حضرت می گوید]: «بیا آزادی خودت را و انتخاب خودت را و اختیار خودت را [داشته باش]؛ بیا حقّت را تصاحب کن، [این] حقّ تو است؛ حقّ تو است که اختیار می کنی!» [اما] این مرد تیکه چه می گوید؟! [می گوید]: «تو حقّ انتخاب نداری! تو حقّ اختیار نداری!»

پس در مکتب علی مرتضی علیه السلام، احیای عقل است. [اما] در مکتب عمر إمامه، قتل و ذبح عقل است! در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام احیای آزادی است. ما که الآن به امامت ائمّه متدین شده ایم، به خاطر عقلمان است.

امروزه می گویند: «آقا، این تحجّری که در شیعه است، شیعه فقط به دنبال ائمّه می رود و عقیده دیگری را بر نمی تابد!» خب چه [چیزی] را بر بتابد؟! شاید عقیده شما این است که فرض کنید این آب، سرکه شیره است! بنده باید بر بتابم؟! بنده غلط می کنم بر بتابم! صدمیلیون سال هم بگذرد، می گویم: «آب است». الآن هم می گویم: «آب است»، صدمیلیون سال بعد هم [می گویم]: «آب است». چه [چیزی را] بر نمی تابد! بر نمی تابد یعنی چه؟!

ملاک تشیع؛ پذیرش حق بدون تغییر و تأویل

[شیعه حقیقی، حق را] الآن باشد، می پذیرد؛ صدمیلیون سال بعد هم باشد، همین را می پذیرد؛ صدمیلیارد سال بعد هم باشد، همین را می پذیرد. آب، آب است! تو حالا بگو که: «نه آقا، این آب مرکّب است؛ برای خودت می گویی!» نه خیر، پس بنده حریمت این است که بگویم: «این آب، روغن زیتون است؟! این می شود آزادی؟! خب این جنون است! جنون است!

بله، این را قبول داریم که در ابتدای مسئله باید ثابت شود این مایعی که الآن در این شیشه هست، آب است؛ ولی وقتی که ثابت شد، دیگر نمی تواند تبدیل به روغن زیتون شود؛ دیگر نمی تواند تبدیل به شربت شود. این که ما بیاییم و هر روز یک چیزی را بر بتابیم، این قانون جنگل است! امروز به این می گوئیم قرمز، فردا می گوئیم سیاه، پس فردا می گوئیم بنفش، پس فردا می گوئیم زرد، هر روز می آییم یک چیزی می گوئیم، [این می شود قانون جنگل!]

آن کسی که دارای عقل است، [زمانی که] به آن حقیقت رسید، در آن حقیقت می ایستد و از آن حقیقت تجاوز نمی کند؛ تجاوز از آن حقیقت به عنوان عبور از خطّ قرمز است. وقتی که این آب است، فردا بیایم بگویم: «می خواهم عبور کنم، آزادی من اقتضا می کند که امروز اسم دیگر برایش بیاورم [مثلاً بگویم این] شربت آلبالو است!» این جنون است؛ چون شربت آلبالو مزه اش با این فرق می کند، خواصش با این فرق می کند.

پس این مسئله، مسئله بسیار مهمّی است؛ ﴿كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ﴾؛ یعنی وقتی که یک چیزی را باور

می‌کنید، روی آن هم بایستید؛ صداقت داشته باشید؛ جریان و جوّ شما را تغییر ندهد؛ [نگوییم:] «حالا مردم این‌طور می‌پسندند! مگر شما جزو مردم نیستید؟! خود ما هم یکی از مردم هستیم دیگر!» [مردم] برای خودشان کرده‌اند که می‌پسندند!

این مسئله عقلانیّت و حکومت عقل، باید در تمام شوائب زندگی ما حاکم باشد. در هر جا و در هر ظرفیّت و موقعیّتی که دیدید نسبت به این مسئله کوتاهی می‌شود، بدانید آنجا می‌لنگد؛ یک جایش دارد می‌لنگد.

پاسخگویی مرحوم علامه طهرانی به شبهات و پرسش‌ها

من هیچ‌کس را مثل مرحوم پدرم [علامه طهرانی] ندیده‌ام که نسبت به این مسئله، راه را باز کرده باشد. ایشان در این مسئله همیشه دستش خیلی باز بود. در آخرین سال حیاتشان، بنده آمدم به ایشان یک اعتراضی کردم [که] مربوط به زمان ازدواج ایشان با والدۀ ما [بود. گفتم] که فلان قضیه که در موقع ازدواج و خواستگاری از شما نسبت به والدۀ رفت، در آن مسئله چه بوده؟ ببینید آخرین سال حیاتشان! ایشان به ما نگفتند که: «تو غلط می‌کنی! فضولی به تو چه مربوط است؟! این حرف‌ها چیست؟! و بلند شو برو پی کار خود!» می‌توانستند بگویند: «هرچه بوده بین من و مادرت بوده؛ تو این وسط چه کاره هستی؟! نخود آشی؟! سر پیازی؟! ته پیازی?!» برای اینکه شبهه [برطرف شود] راه را باز می‌گذاشتند؛ [تا] شبهه‌ای که در اینجا وجود دارد [برطرف شود]. ایشان برای من قشنگ توضیح دادند و من هم متوجّه مسئله شدم [و] گفتم: «خداحافظ شما».

همیشه ایشان راه را باز می‌کرد و هیچ‌وقت نمی‌گفت: «همین است و جز این نیست و بعد هم بروید گم شوید!» این [نوع برخورد] در کار ایشان نبود؛ این [نوع مواجهه] در مرام ایشان نبود. این را می‌گویند یک فردی که صادق است؛ یک فردی که خالص است؛ یک فردی [که] غلّ و غش ندارد.

می‌گویند: «آقا، در دست تو چیست؟! دست را باز کن!» می‌گوید: «باز می‌کنم آقا، دستمال کاغذی است.» اما آن کسی که فرض کنید در دستش [هیچ] چیزی نیست، می‌گویند: «دست را باز کن!» می‌گوید: «نه، خبر داری در اینجا چه هست؟! اگر بدانید [که سِرّش فاش می‌شود]!» می‌گویند: «خب بازش کن» [می‌گوید]: «نه بازش نمی‌کنم؛ سِرّ است!» خب چه شد بابا؟! ما هم همین آدم هستیم دیگر! چرا نباید این سِرّ برای ما فاش بشود؟! [می‌گوید]: «این فاش نمی‌شود!» اگر باز کند معلوم می‌شود هیچ چیز نیست؛ خالی است. مجبور است آن‌طور صحبت کند، مجبور است بیاید بگوید: «خفه شو!» مجبور است بیاید بگوید: «چشمت را ببند!» مجبور است بیاید بگوید: «صدایت در نیاید!» مجبور است بیاید بگوید: «غیر از این چیزی نیست!» مجبور است بگیرد و بزند و ببندد! [اگر] نکند، مُچ باز می‌شود؛ [اگر] نکند، وضعیّت و موقعیّت او رو می‌آید.

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و گواهی بر صدق گفتار ایشان

[ولی] امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه، [این‌طور نیست]؛ می‌گوید: «من خلیفه پیغمبر هستم و هرچه را که

پیغمبر بگوید، من هم [همان را] می گویم.» در نهج البلاغه هم وجود دارد «**و خذوه من عترة نبيكم**؛ آنچه را که از پیغمبر شنیده‌اید حالا بیاوید از عترت پیغمبر بشنوید.» اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب ماند، آن وقت می‌گوییم: «ها! چه شد؟! شما که گفتی که بیاوید از عترت بگیرید! پس چرا در جواب ماندی؟! پس چرا نتوانستی؟!» آن هم که در جواب نمی‌ماند؛ بلند می‌شود سینه‌اش را سپر می‌کند، گردنش را هم راست نگه می‌دارد [و] می‌گوید: «**سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي**»^۱ از زمین تا عرش هر چه می‌خواهید از من بپرسید!» دیگر بالاتر از این؟! دیگر چه می‌خواهیم؟! دیگر چه می‌خواهید؟!

[آن وقت] آنجا آن مردتی که آدم عوضی، سعد وقاص آمده می‌گوید: «یا علی در سر من چند تا مو هست؟» حضرت می‌فرمایند: «خب اگر به تو بگویم، باور نمی‌کنی؛ می‌گویی نه، معلوم نیست، حالا بیایم بشمریم!» خب اینها این طوری هستند دیگر. کسی [که] مرض دارد، مرض دارد دیگر! حضرت می‌گویند که فرض کنید که حالا دویست هزار تا مو در سرت هست؛ می‌گوید: «از کجا می‌گویی؟! بیایم بشمریم!» یکی یکی موهای سر این را بشمارید.

حضرت فرمودند: «اگر هم بگویم باور نمی‌کنی، ولی این را بدان، همه هم بدانند، در منزلت داری یک توله سگی [را] پرورش می‌دهی که قاتل پسر پیغمبر خواهد شد!» همین عمر سعد آن موقع داشت چهار دست و پا راه می‌رفت. پسر این، قاتل پسر پیغمبر! بعد از چه مدت زمانی؟ بعد از ۳۰ سال، قاتل پسر پیغمبر خواهد شد. حضرت صاف می‌گوید؛ ابا ندارد، دروغ نمی‌گوید، هر چه را بگوید، راست است.

جنگ نهروان^۲ انجام می‌شود. حضرت [به یارانش] می‌فرماید: «حرکت کنید؛ ده نفر از شما کشته نمی‌شوند؛ ده نفر از آنها زنده نمی‌مانند.» وقتی جنگ [تمام] می‌شود، معلوم می‌شود نه نفر از سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشته شده‌اند، نه نفر هم از آنها زنده مانده‌اند؛ دقیق! مو نمی‌زند.

پس از شناخت حق، نوبت صداقت و پایمردی است

امام حسن علیه‌السلام [هم همین‌طور] دقیق [می‌فرمایند]! حضرت بلند می‌شوند می‌آیند یک جایی که قرار بود [طبق وصیت شخصی] خرما بدهند. [آن شخص] وصیت کرده بود که: «بعد از من این قدر [مثلاً ۱۰۰۰] دانه خرما بدهید.» حضرت نگاه کردند دیدند یک دانه کم است؛ آن شخص یک دانه در دستش نگه داشته بود. همه گفتند: «یا بن رسول‌الله یک دانه کم است!» حضرت فرمودند: «مُجْتَ را باز کن!» مُجَش را باز کرد، دید یک دانه [در دستش نگه داشته است]. گفت: «بگذار رویش، حالا شد اینقدر!»

این امام است؛ امام حرفش حق است؛ حرفش سند است؛ عقل را به کار می‌اندازد. خب حالا که فهمیدی

^۱ نهج البلاغه، خطبة ۱۸۹

^۲ جنگ حضرت با خوارج.

من حسن بن علی هستم، حالا که فهمیدی من امام هستم، حالا که فهمیدی من وضعیتم این است، خب دیگر چرا دنبال معاویه می روی؟! [این] آیه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ اینجا می آید گریبان انسان را می گیرد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ حالا که ایمان آورده اید، [حالا که] دیدید دیگر! امام حسن را دیدید! کارهای امام حسن را دیدید! سؤالاتی که از او می کنید، جوابش را دیدید! مطالبی را که انجام می دهد، همه را دیدید! حالا در یک سختی که پیدا می شود، جناب آقای کذا، چرا بلند می شوید می روید در شام و دست به دامن معاویه می شوید؟! چرا با یک فقر و گرسنگی بلند می شوی می روی در دربار معاویه؟! امام حسن را رها می کنی! چرا برای به دست آوردن دولت و حکومت، بلند می شوید می روید عتبه بوسی جناب معاویه را انجام می دهید؟! باید صدق داشته باشی؛ [در] اینجا این [آیه] ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ می آید [گریبانان] را می گیرد. حالا که متوجه شده اید پس صدق داشته باشید؛ صدق نداشته باشید اصلاً باخته اید! به طور کلی دیگر زندگی [را] باخته اید! زندگی رفت! لذا به طور کلی انسان هیچ گاه نباید تحت شرایط مختلف خودش را هضم و محو کند؛ [زیرا] این شرایط همیشه بوده؛ همیشه بالأخره [افراد] از انسان یک تقاضاهایی داشته اند؛ فامیل از انسان تقاضا دارد، همسایه تقاضا دارد، شریک تقاضا دارد، جو [و] اوضاع از انسان تقاضاهایی دارند؛ خب آدم [باید] بلند شود برود [و] خودش را در این تقاضاها هضم کند؟! خب اگر بخواد هضم کند، قضیه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ چه می شود؟! «صدق داشته باش!» چه می شود؟!

صداقت علمی؛ مقدم بر رسم ها و فشارهای اجتماعی

دو سال پیش بود یا بیش از دو سال پیش، با یکی از دوستانمان یک جایی (در همین مناطق شمال ایران) رفته بودیم؛ آن جایی که نشسته بودیم، از خانواده های اعیان و معاریف طهران هستند؛ خیلی خانواده محترمی هستند. در آنجا صحبت [از] این کتاب اربعین ما شد؛ رساله ای که راجع به اربعین نوشته ایم، که گرفتن اربعین اختصاص به امام حسین علیه السلام دارد و در شرع، اربعین نیامده؛ [بحث از] این مطلب [شد]. اتفاقاً در همان ایام، همان چند روز قبل از [آن]، خاله این آقا که از دوستان ماست، فوت کرده [بود]؛ یعنی خواهر یکی از مخدرات که آنجا بودند و خاله یکی دیگر. آن خواهر ایشان خیلی تحصیل کرده و اهل تجربه و صحبت و اطلاعات عمومی و تخصصی و اینها بود؛ زن بسیار خوب و خیلی آزادمنش و آزاد فکری بود.

ایشان شروع کرد با ما صحبت کرد؛ [می گفت]: «نمی دانم به خاطر این می شود! فامیل می بینند!» گفتم: «خب یک جلسه دیگر تشکیل بدهند؛ چرا اربعین؟!»

باز از هر راهی وارد شد، ما بستیم. وقتی که همه چیز تمام شد، مادرش رو کرد به او، گفت: «ببین، فلانی حجّت را بر تو تمام کرده؛ خودت می دانی!» خب نزدیک تر از خاله آدم چه کسی است؟! نزدیک تر از خواهر آدم چه کسی است؟! خواهر [است] دیگر! خواهر! [لذا] وقتی چهلم گرفتند نه این خواهر، که مادر رفیق ما

بود شرکت کرد [و] نه آن خواهر که خاله‌اش می‌شد شرکت کرد. در عین اینکه افراد و فامیل نسبت به آنها اعتراض کردند؛ [می‌گفتند]: «نمی‌دانم چه کرده‌اند! شما دین جدید آورده‌اید! شما مسلک جدید آورده‌اید! شما راه جدید آورده‌اید! شما پشت کرده‌اید!» از این مطالبی که همیشه هست؛ زمان پیغمبر هم بوده! [آنها هم می‌گفتند]: «این حرف‌ها چیست می‌زنید؟! یک عمری است ما دنبال این بت و این رسم و رسومات می‌رویم، تو درآمدی زیر پای همه زدی؟!» همیشه این مطالب بوده. اینها گفتند: «هر که هر چه می‌خواهند [بگویند]؛ یا بیایید جواب این مطالب را بدهید یا اینکه [شما هم مطلب را بپذیرید].»

مسئولیت‌پذیری در بیان دین و پرهیز از سخن بی‌دلیل

شنیدیم یکی از آقایان - [که از] آقایان معروف هم هست - اخیراً گفته: «پیغمبر و همه ائمه اربعین داشته‌اند، منتها آن اربعین از بین رفته، فقط اربعین امام حسین علیه‌السلام مانده [است]!» خب آقایان! چرا به مردم دروغ می‌گوی؟! شما کدام خبر [و روایت را] دارید که ائمه اربعین داشته‌اند؟! ما همه اینها را رفتیم [و تحقیق کردیم،] [بعد] این رساله را نوشتیم؛ همین‌طوری که چشممان را نبستیم قلم را ببریم روی کاغذ تا برود آخر! چرا باید به مردم دروغ بگوی؟! بیایید یک خبرش را نشان بدهید که برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اربعین گرفته باشند! برای امام حسن علیه‌السلام اربعین گرفته باشند! برای امام باقر علیه‌السلام اربعین گرفته باشند! خب این صحبت کردن مسئولیت دارد! آدم همین‌طوری که نمی‌تواند هر چه [دلش خواست بگوید!] به میزان معروفیت و شهرتی که انسان دارد، به همان میزان خدا انسان را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد. به هر میزانی که صحبت انسان گسترش پیدا کند، دائره مسئولیت انسان بیشتر و حساب و کتابی که براساس این دایره و شعاع متوجه انسان می‌شود، بیشتر خواهد بود. چه داعی داریم ما بیاییم به مردم خلاف بگوییم؟! چرا آخر؟! چرا؟! این خودش یک مطلبی است دیگر؛ چرا باید بیاییم به مردم دروغ بگوییم؟! چرا بیاییم خلاف بگوییم؟!

از جمله مطالبی که دارد به خلاف و دروغ گفته می‌شود، مطالبی است که مربوط به نوروز است. وقتی که ما می‌بینیم که شخص دارد می‌آید [و] از چهره‌اش معلوم است که قبول ندارد، در عین حال این را می‌خواهد به یک نحوی تثبیت و اثبات کند؛ خب [آیا] این آیه شامل حال او نمی‌شود؟! ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ تقوا یعنی چه؟! یعنی آقا بایست! حداقل بگو: «نمی‌دانم». حداقل بگو: «اطلاع ندارم»؛ نه اینکه بلند شوی بروی در تلویزیون و رادیو روایت مَعْلَى بن خُنَيس را بگویی [که] امام صادق رسید و این‌طور گفت [و] فلان گفت. الحمدلله ما کتاب نوروز را چند روزیست که دست گرفته‌ایم؛ اگر خداوند توفیق بدهد، إن شاء الله امیدواریم که همراه با چند کتاب دیگر، با هم منتشر بشوند.^۱

^۱ کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام منتشر شده است.

من قصدم این بود که در تابستان این [کتاب] را شروع کنم ولی احساس کردم که [اگر] زودتر باشد، شاید بهتر باشد و در این کتاب خواهید دید که ما ثابت کرده‌ایم که این روایت، جعلی و دروغ است و اصلاً سند ندارد؛ همین روایتی که الآن همه دارند می‌خوانند، اصلاً سند ندارد؛ در مقابلش روایات و احادیث دیگری هست.

علت تأسیس ایام غدیریه توسط مرحوم علامه طهرانی

شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید بیاید و پایش را جای [پای] امیرالمؤمنین علیه‌السلام بگذارد. مرحوم آقا [علامه طهرانی] آمدند به جای نوروز، ایام غدیریه [را] تأسیس کردند! می‌دانید یعنی چه؟! یعنی شیعه باید تمام هم و غمّش ولایت اهل بیت باشد؛ آن را باید تبلیغ کند؛ آن مطلب واقع را باید به بچه‌ها تزریق کند؛ نه «سُرخِی من از تو، قرمزی تو و بنفشی و...» [را]! این چرت و پرت‌ها و این مزخرفات چیست؟! آدم گنده بلند شود بیاید از این طرف آتش ببرد آن طرف! یعنی چه؟! یعنی [آیا] واقعاً [اگر] این را شما در یک بوتۀ تحلیل عقلی قرار بدهید، نمی‌خندند؟! واقعاً نمی‌خندند؟! از روی آتش می‌پرد می‌گوید: «قرمزی من از تو! و [بنفشی] تو از من!» نمی‌دانم آبی و صورتی و بنفشی و ...! این کارها چیست؟!

اعتباری بودن نوروز و لزوم رجوع به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

یا اینکه فرض کنید برای اینکه درخت‌ها درآمده‌اند و سبز شده‌اند، ما جشن و عید بگیریم [که حالا] درخت‌ها سبز شده‌اند؟! سبز شده‌اند که سبز شده‌اند! اولاً که همه‌جا این طور نیست؛ در تمام مناطق دنیا نوروز [و] بهار تفاوت می‌کند. در نیمکره جنوبی، بهار اوّل پاییز است، نه اینکه بهار اوّل سال باشد! یعنی وقتی که تازه هوا دارد در نیمکره شمالی گرم می‌شود - که ما در نیمکره شمالی هستیم و بالاتر از خط استوا قرار داریم - آنجا شروع می‌کند [به] سرد شدن.

ما در این سفرها که به آفریقا می‌رفتیم، در قاهره که بودیم از [شدّت] گرما نمی‌توانستیم از اتاق بیرون برویم. [ولی] در قسمت دریای آتلانتیک جنوبی، آنجا که می‌رفتیم باران [شدیدی] می‌آمد یکی این قدر! یعنی سرما آنجا تازه شروع شده بود! التفات می‌کنید؟! خب پس این چه بهاری است؟! یا فرض کنید در مناطق سردسیر [آیا] بهارشان اوّل نوروز است؟! [در] این [جا] که هنوز سه متر برف روی هم تلمبار شده! کدام بهار؟!

ما یک سال الیگودرز رفته بودیم - حالا ما به ایران کار داریم؛ به جاهای دیگر (به این قسمت‌های که به طرف بالا می‌رود؛ [یعنی] نزدیک نیمکره شمالی و قطب جنوب و اینها می‌شود) اصلاً به آنها کار نداریم؛ که اصلاً [این] حرف، حرف چرند و پوچ است! نه، به خود ایران کار داریم - ما رفته بودیم [به] قسمت‌هایی که دوساعت و نیم، سه ساعت از اصفهان فاصله داشت. یک شب در یک جا [در یک] کوهپایه رفتیم خوابیدیم که

می گفتند: «اینجا مرتفع ترین نقطه ایران است»؛ آن طور که یادم است این طور می گفتند: «مرتفع ترین نقطه [ایران است]». ما که رفتیم در اینجا اواخر تابستان بود؛ یعنی پنج شش روز مانده بود پاییز شروع بشود و هنوز توت در حیاط کال بود؛ یعنی من داشتم نگاه می کردم هنوز توت نرسیده [بود]، خب این [محل]، بهارش کی است؟! [آیا] بهارش اوّل نوروز است؟! این [محل] دو ماه بعد از نوروز هم هنوز یخ و برف دارد؛ خب بهار را اینها از چه زمانی بگیرند؟! آنجا این درخت ها تازه از اوایل خرداد و وسط های خرداد شروع [به] شکوفه زدن می کردند.

بله، فقط مناطقی که آنجا چهار فصل باشد - مثل نواحی مرکزی و اصفهان و این طرف [و] آن طرف - بهار معمولاً در اوقات خودش است. امسال هم که دیدید در همین ایّام تعطیل در کجا و کجا چه برف هایی آمد؛ اصلاً چهره را دوباره زمستان کرد. حالا [معلوم نیست] درخت ها دوباره چه زمانی می خواهند سبز شوند؟! این مسئله اصلاً به طور کلی مسئله عقلانی نیست که انسان بخواهد این [را] انجام بدهد. علاوه بر این، اصلاً تمام فصول اعتباری است؛ یعنی اوّل نوروز اعتباری است؛ شما می توانی اوّل سال را اوّل زمستان قرار بدهی؛ کسی جلوی شما را نمی گیرد. اوّل زمستان، اوّل سال تحویل جدید [قرار داده شود]. اصلاً ماه دوّم زمستان، ماه تحویل سال جدید [بشود]. چه کسی گفته که اوّل [فروردین باید] در این منطقه [اوّل سال] باشد؟! در زمان سلطان جلال الدّین خوارزمشاه، علما آمدند یک وضعیتی را ثابت قرار دادند - که به آن تقویم جلالیه می گویند -؛ وقتی این حرکت دایر بر مافوق مُشرف بر زمین را به چهار فصل و دوازده [ماه] تقسیم کردند، [گفتند:] «زمین که در این نقطه بایستد، ما اسمش را اوّل [سال] می گذاریم!» خیلی خب بنده [هم] اسم دو ماه دیگرش را اوّل سال می گذارم! چه کسی گفته حرف شما درست است؟! [مگر] به تو وحی شده؟! بعد هم ما می بینیم مردم بلند می شوند می آیند متابعت می کنند و دنبال این حرف ها می روند! [بنابراین] شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باید بیاید و ببیند که در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت چه بوده.

موضع امام کاظم علیه السلام در برابر نوروز

موسی بن جعفر علیه السلام در مدینه بودند؛ منصور دوانیقی می آید در مدینه [و این] مصادف می شود با ایّام نوروز. آن موقع ایرانی ها رفته بودند در دستگاه [عبدالملک مروان]؛ ظاهراً ایرانی ها از زمان عبدالملک مروان رفته بودند در دستگاه عبدالملک مروان و شروع به ترویج دادن آثار ایرانی در دستگاه خلفای بنی مروان و بعدش خلفای عبّاسی کرده بودند؛ تا اینکه دیگر سنگ تمام را خالد بن یحیی برمکی با دو پسرش فضل و جعفر گذاشتند؛ که دیگر به طور کلی کیفیت لباس های خلفای بنی عبّاس مطابق با لباس های دربار شاهنشاهی و ساسانی شده بود؛ کیفیت دکور دستگاه خلافت بنی عبّاس مثل ساسانیان تزئین شده بود. اینها همه برای ایرانی هایی بود که رفته بودند آنجا و همین طور این نفوذ پیدا کرده [بود] تا به زمان متوکل که رسید به طور کلی

فرمانده لشکر اسلام یکی از ایرانیان بود؛ یعنی همین طور در این دستگاه نفوذ کرده بودند و این گسترش پیدا می کرد، مخصوصاً در زمان مأمون خلیفه عباسی این قضیه گسترش بیشتری پیدا کرده بود.

منصور دوانیقی آمد در مدینه شروع کرد جشن گرفتن عید نوروز و از این دم و دستگاهی که خب ما [هم] می بینیم. افراد در آنجا می آمدند و او بار عام می داد و آنها صله می دادند.

[منصور دوانیقی] فرستاد دنبال موسی بن جعفر علیه السلام که شما هم تشریف بیاورید و در این مجلس ما شرکت کنید؛ موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

«إِنِّي فَتَشْتُ الْأَخْبَارُ عَنْ جَدِّي فِي هَذَا الْمَوْضُوعِ، فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْأَثَرِ شَيْئًا إِنَّ هَذِهِ سَنَةُ الْفُرْسِ وَ مَحَاةَ الْإِسْلَامِ وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ»

من هرچه اخبار جدم را تفحص کردم یک چنین اثری، یک چنین عیدی ندیدم که در اخبار جدم [چنین] آثاری باشد؛ این از سنت ها و روش های فرس است و آن سنت ها را اسلام محو کرده؛ اسلام سنت جدیدی پایه گذاری کرده و معاذ الله اینکه ما بیایم و آن سنت هایی که اسلام محو کرده را دوباره زنده کنیم.»

[حضرت] این جواب را دادند و خودشان [هم] شرکت نکردند. الآن می آیند می گویند: «این روایت معلوم نیست؛ سند ندارد! این روایت نمی دانم چیست!» و از این حرف ها! خب این هم یک جور صحبت کردن [است]؛ ولکن ما نباید با طناب دیگران خودمان را در چاه ببریم، چون در روز قیامت می گویند: «ما به تو عقل دادیم، شعور دادیم و فهم دادیم. مطلب ولی خدا - مرحوم آقا [علامه طهرانی] - را دیدی و شنیدی، مطالب دیگران را هم دیدی و شنیدی و آمدی آن را بر این ترجیح دادی؟! بسیار خوب حالا ما هم می دانیم با تو چه کنیم!» درست؟! در همه چیز باید این قضیه پیدا بشود؛ یعنی در تمام مطالب، در تمام مسائل، در تمام امور که انسان در دوران زندگی خودش با آنها سروکار دارد باید متوجه این آیه شریفه باشد که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.

ماجرای اختلافات پس از رحلت مرحوم علامه طهرانی

اتفاقاً این قضیه برای خود بنده [هم] پیش آمد؛ اولی اش [را] خود بنده می گویم؛ ما در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] با ایشان بودیم، می نشستیم، برمی خواستیم، سفر می رفتیم، حضر بودیم، در صحبتشان بودیم، در مرضشان بودیم؛ بنده در تمام مدت زمانی که با مرحوم آقا بودم، واللّه العلیّ العظیم (دارم قسم می خورم؛ واللّه و باللّه العلیّ العظیم) از ایشان نشنیدم که: بعد از من وصی من کیست و چه شخصی خواهد بود! بنده نشنیدم! اگر قرار بود یک کسی بشنود، خب [آن شخص] من بودم دیگر! بنده فرزند دوم ایشان [هستم] و اتفاقاً اطلاعاتم نسبت به مطالب و مسائل ایشان از بقیه فرزندان ایشان بیشتر بود. درست شد؟!!

^۱ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸؛ نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۲۹.

بعد از مرحوم آقا [علامه طهرانی]، یک دفعه دیدیم آن یکی می گوید: «من از آقا شنیدم بعد از من این است!» آن یکی می گوید: «[من] از آقا شنیدم بعد از من [این است]!» خب چطور این حرف ها زمان خود آقا نبود؟! چطور نبود؟! در عین اینکه برخلافش را هم ما شنیدیم؛ که البته من یک مقدار مختصری در آخر جلد دو [کتاب اسرار ملکوت]^۱ نسبت به این قضیه توضیح داده ام؛ لابد مخدرات مطالعه کرده اند که ریشه فتنه از کجا بود! درست شد؟!

آمدند به ما این را گفتند که: «اگر بیایی روی این مطالبت بایستی، از ارتباط با خویشان و دوستان حذف خواهی شد!» صریحاً به من گفتند! صدا نباید بزنی! گفتم: «من آن [چیزی] که در مکتب پدرم یاد گرفته ام، حریت و آزادی است! یا بیایید ثابت کنید که این شربت است یا تا وقتی که من این را آب می بینم، آب می بینم! همین!»

گفتند: «نه!» و انجام دادند! اول ارتباطات قطع شد. تا دیروز آقا سلام می کرد، یک دفعه امروز می بینی سلام نکرد [و رفت]! [با خود می گویی]: «ا! مگر [از] دیروز تا حالا ما چه کار کرده ایم [که] این امروز دیگر به ما سلام نمی کند؟! [چرا] امروز آقای فلان به ما بی اعتنائی می کند؟! این، آن، آن، آن، آن! دیدیم نه، [ظاهراً] یک برنامه ای است؛ خیلی برنامه پیچیده؛ برنامه سازمان یافته! که من اسمش را آن موقع «سازمان توده ای» گذاشتم. «توده ای!» عین این توده ای ها! این را ببینند، آن را نمی بینند، بنشینند در خانه با او حرف بزنند! صحبت را تحریف کنند! القاء کنند! مثلاً یکی را می آوردند - البته این را اخیراً شنیدم؛ همین چند روز پیش - [به] یک بنده خدایی [گفته بودند]: «می بینی این کتاب های فلانی چقدر ظلمت دارد! نگاه نمی کنید ببینید؟! [طرف] [یک خرده] با خودش ور می رود [و می گوید]: «مثلاً چه طوری است؟! مثلاً ظلمت [اینجا چیست]؟!» [باز می گویند]: «واقعاً احساس نمی کنی؟ نگاه کن چقدر [ظلمت دارد]! دائماً [این چیزها را به او می گویند]. بعد [آن شخص] می گوید: «ا، شاید آره! مثل اینکه این هم ظلمت دارد!» خیلی عجیب است ها!

عیال یکی از رفقا و دوستان ما [که] یک افکار دیگری دارد؛ (عیالش [افکار] خاص خودش را دارد) گفته بوده که به ما گفته اند: «حتی به جلد سبز این کتاب نباید نگاه کنید!» پس این عقل کجا رفت؟! من نمی فهمم؟! بابا! شما صبح تا شب به کتاب های اهل تسنن دارید مراجعه می کنید، به کتاب های کمونیست ها دارید مراجعه می کنید، به کتاب های بی دین ها دارید مراجعه می کنید، خب من هم یک بی دین مثل بقیه! [ولی می گویند]: «نه، این فرق می کند!» التفات می کنید؟!

اینجاست که روز قیامت می آیند مچ آدم را می گیرند [که] چرا صادق نبودی؟! چرا در باورت صادق

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۰۴.

نبودی؟! آقا جان [اگر] مطلب خلاف است، بلند شو بیا بگو: «آقا این مطلبی که نقل شده، دروغ است و بر خلاف است.» [می‌گویم:] بسیار خب، [با هم] می‌نشینیم؛ من برای شما صحبت می‌کنم، شما هم صحبت کن؛ [آن وقت] معلوم می‌شود یا بنده اشتباه کرده‌ام یا شما اشتباه کرده‌اید؛ خب این [که] دیگر دعوا و چماق ندارد و بنده هم گفتم این قدر شهادت دارم، این قدر جرئت دارم، [که] اگر یک کلمه (حتی یک کلمه) از آنچه که نوشته‌ام خلاف باشد، در پرتیراژترین روزنامه مملکت، حرفم را پس می‌گیرم؛ این را هم گفتم [و] اقرار کردم و انجام هم می‌دهم. خب بفرما! بیا نشان بده [و بگو:] «آقا این حرفی که شما می‌زنی به این دلیل [و] به این دلیل دروغ است.» بسیار خب، بنده می‌روم حرفم را پس می‌گیرم؛ می‌گویم: «اشتباه کرده‌ام!» درست؟!

تقوا و صدق؛ روح و حقیقت اعمال

لذا از این نظر می‌گویم که در همه جا ما باید این مسئله را پیاده کنیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ حالا که ایمان آورده‌اید، باید دنبال تقوا بروید. نه اینکه بگویید و لش کن، نه اینکه بگویید که خب یک چیزی شنیدیم [و] یک چیزی دیدیم! نه، نه، نشد! دنبال تقوا بروید و صدق را در کارتان در پیش بگیرید. اگر ما صدق را در پیش گرفتیم، عبور می‌کنیم؛ [اما] اگر صدق را در پیش نگرفتیم، همین طور می‌مانیم و در این وادی متوقف می‌شویم؛ دیگر نمازها و روزه‌هایمان [فقط] همین ظاهر می‌شود؛ به یک ربات تبدیل می‌شویم، ربانی که نماز هم [می‌خواند]. همین طور ربات [را] هم [اگر] کوک کنی نماز می‌خواند؛ به او برنامه بدهید [و] بگویید: «دو رکعت نماز [بخوان]»؛ قشنگ [می‌خواند]. یک نوار هم در او بگذارید، هم چنین برای شما قرائت ﴿و لا الضَّالِّينَ﴾ و اینها را می‌گوید و رکوع و سجده را به جای می‌آورد [که] از من و شما هم بهتر [باشد]. ولی ربات است! نمازش جان ندارد؛ نمازش از این سقف بالاتر نمی‌رود؛ چون ربات است؛ ربات که ارتباط ندارد، ربات که جان ندارد.

خب این مطلب که خدمت دوستان عرض کردم. حالا چند دقیقه‌ای هم به این مطالبی که اظهار لطف کرده‌اند، بپردازیم که خیلی فرصت نیست و حال من هم بیش از این [اجازه نمی‌دهد].

سؤالات

سنّ مناسب جداسازی کودکان از همسالان جنس مخالف

سؤال: احتراماً خواهشمندم بفرمایید کودکان را از چه سنّی باید از همسالان جنس مخالفشان جدا کرد و به چه صورت باید جدا کرد؟

جواب: ببینید از وقتی که بین دختر و پسر خاطره با هم بودن به جا می‌ماند، از آن موقع باید جدا شود و این در دخترها و پسرها متفاوت است؛ بعضی هستند که سنّشان، موقعیتشان، فکرشان، روحشان یک قدری

قوی‌تر است، تیزتر است و خب بایستی که بیشتر متوجه بود [و زودتر باید جدا کرد]. مثلاً مرحوم آقا [علامه طهرانی] در مجالس عروسی یک حدّ تقریبی در نظر گرفته بودند؛ فرموده بودند: «پسرهای بیشتر [از] سه ساله را نباید راه بدهند.» خب مجلس عروسی مشخص است.

حالا در مجالس دیگر تا پنج سال و شش سال هم عیب ندارد؛ ولی دیگر بالاتر از این صحیح نیست؛ زیرا این خاطرات در ذهن بچه‌ها باقی می‌ماند. افراد متفاوت هستند؛ بنده خودم یادم است وقتی که مرحوم پدر ما از نجف مراجعت کردند، سنّ من یک سال و هشت ماه بود؛ و دقیقاً خاطراتی که در دو سالگی یا یک سال و ده ماهگی هست، بنده در ذهنم است. مجالسی که مادر ما می‌برد [منزل] اقوام، عروسی [و] امثال ذلک [یادم است]. الآن که صحبت می‌شود، این حرف‌ها منطبق می‌شود با حدود یک سال و ده ماهگی بنده؛ خب آن موقع بچه که زبان ندارد یا نمی‌تواند بگوید [و] به تو بفهماند که من الآن این قضیه در ذهنم هست! اینجا خود مادر باید مواظب باشد و بداند که [برای] هر موقعیتی یک حدّی خاصی هست و می‌توان برای این «حدّ تمیز» را آورد و مثال زد.

از زمانی که بچه دیگر ممیز شود و خوبی و بدی را بفهمد و بین مسائل و قضایا تشخیص بدهد [و] حکایت را با همدیگر [و] مسائل را با همدیگر تفکیک کند، دیگر از آن موقع نباید بین اینها اختلاط و ارتباط باشد! و عرض کردم که این ممیز بودن هم متفاوت است و فرق می‌کند. حدود ممیز بودن نه به معنای این است که عقلش کامل بشود و کاملاً [همه چیز را تشخیص دهد]؛ نه، از همان شش هفت سالگی و اینها ممیز در آن صورت هست نه اینکه [چیزی را تشخیص ندهد]. بعضی الآن [سن] ممیز را حدود ده دوازده سالگی می‌گویند! ده دوازده سالگی دیگر این همه چیز را می‌فهمد! دیگر این ممیز نیست؛ این بالاتر از ممیز است. ممیز یعنی در حدّی که مسائل را تشخیص می‌دهد و قبح را می‌فهمد چیست؛ حسن و قبح را تشخیص می‌دهد. در حدود شش هفت سالگی باید ارتباط دیگر محدود باشد. البته عرض کردم [که] در بعضی [از] بچه‌ها حتی پایین‌تر از این هم باید مورد دقت قرار بگیرد.

آداب و حدود برگزاری جشن‌های غدیر و عیدالزهر

سؤال: در مورد جشن‌های غدیر و عیدالزهر: این جشن‌ها چگونه باید برگزار شود؟ با اینکه از شاگردان شما سؤالاتی در مورد این جشن‌ها پرسیده شده [و رفقا هم پاسخ‌شان را داده‌اند]، ولی بعضی قبول ندارند و می‌گویند از زبان خود آقا باید بشنویم. می‌گویند فقط مولودی [باشد] و بچه‌ها هم اجازه خواندن حدیث ندارند و در مورد عیدالزهر دست زدن نباشد. آیا در مجالس، رقص خانم‌ها حرام است یا نه؟

پاسخ: ایشان سؤالات متعددی کرده‌اند. مطالب را بنده خدمت رفقا و دوستان عرض کرده‌ام. در عیدالزهر دست زدن اشکال ندارد، منتها در عید غدیر، به مناسبت غدیریّه خوب است که دست زدن نباشد؛

چون احترام ائمه است، ولی در عیدالزهره مسئله گرچه جشن و شادی مربوط به حضرت زهراست ولیکن انتسابش به آن مردک این اقتضاء را می‌کند که یک قدری توسعه بیشتر باشد؛ [اگر] شادی هم بیشتر باشد اشکال ندارد. این مطلبی نیست و این قدر ما خشک و اینها نیستیم که [سخت‌گیری بیش از حد کنیم]؛ هر چیزی جای خودش را دارد؛ از یک طرف پوشیدن لباس‌های محرک اشکال دارد و حتی در بعضی از موارد و مجالس عروسی من دیدم بعضی توجّه نمی‌کنند و به من خبر دادند، من پیغام دادم که اگر نمی‌توانید لباس [درست] بپوشید شرکت نکنید. خیلی صریح و رک گفتم که یا لباستان لباسی باشد که لباس محترم باشد یا اینکه [شرکت نکنید]. در عین حال، نسبت به رقصیدن در آنجا اشکال نداریم! نه، رقص اشکال ندارد. البته در غدیریه نه، خوب نیست، ولی در عیدالزهره و همین‌طور در عروسی و اینها اشکال ندارد و حرام نیست. البته اگر رقص، رقص محرکی باشد حتی برای خود خانم‌ها آن حساب دیگر دارد و آن اشکال دارد.

وظایف و مراقبت‌های معنوی مادر در دوران بارداری

سؤال: وظایف یک زن در زمان بارداری چیست؟

جواب: در زمان بارداری وظیفه خاصش این است که از لقمه‌های شبهه [ناک] اجتناب کند، هر جایی نرود، به موسیقی گوش ندهد، به فیلم‌ها تماشا نکند؛ این فیلم‌هایی که از تلویزیون و امثال ذلک تماشا می‌کند تمام اینها اول اثرش روی بچه است؛ بچه‌ها را عصبی بار می‌آورد، بچه‌ها را ناراحت بار می‌آورد؛ [این] فیلم‌های وحشتناک، فیلم‌هایی که در آن مسائل خلاف است، فیلم‌هایی که عکس مرد برهنه در آنجا نمایش داده می‌شود، تمام اینها اثر منفی دارد! این قضایا شوخی نیست؛ اینها واقعیت است. هرکسی می‌خواهد بپذیرد هرکسی می‌خواهد نپذیرد. این اثر منفی دارد و متأسفانه من نمی‌دانم، چطور با وجود التفاتی که به اصلاح این مسائل هست هنوز این نابسامانی‌ها وجود دارد و تصوّر بر این است که فقط زن باید [رعایت] کند. حتی الآن شنیدم بعضی سروصدایشان در آمده است. کیفیت رفتار بین پسر و دختر در تلویزیون در این فیلم‌ها واقعاً شرم‌آور است. یعنی واقعاً این مسئله مسئله‌ای است که باید روی آن فکر جدی بشود. کیفیت آرایش، کیفیت لباس پوشیدن، کیفیت حرکت کردن، کیفیت صحبت کردن، صحبت کردن بین زن و مرد، انگار زن دارد با حمّال خانه‌اش حرف می‌زند؛ یا مسخره کردن‌هایی که هست، تمام اینها اثرات مخرب دارد و در جنین اثر منفی ایجاد می‌کند و این مطالب [وقتی بچه] بزرگ‌تر شد (وقتی که هجده نوزده سالش شد) آن‌موقع یکی یکی [والدین می‌گویند:] «ای آقا بچه‌مان این است! ای آقا بچه‌مان آنجا رفت!» این برای کجاست؟ این برای آن زمانی است که [به] این کیفیت [بوده] است!

زن نباید صدای موسیقی بشنود؛ صدای قرآن خوب است؛ [شنیدن] اشعار خوب است؛ اشعار توحید، اشعار عرفانی. [شنیدن] نصایح خوب است؛ [شنیدن] روضه خیلی خوب است. مدائح و مجالس سرود، هیچ

اشکال ندارد؛ بسیار خوب است.

انسان نباید لقمه‌های شبهه [ناک] بخورد و زن لقمه‌هایی که احساس می‌کند آن مال، پاک نیست نباید بخورد؛ یا اگر مجبور می‌شود، باید از پول خودش آن مال را تطهیر کند و به فقیر بپردازد. همین‌طور از اخبار نابسامان نباید بشنود، ذهنش نباید مشوّش باشد؛ شوهر وظیفه دارد بهترین و امن‌ترین محیط را برای زن در دوران بارداری فراهم کند تا اینکه او بتواند با آرامش خیال و با آرامش فکر این دوران را سپری کند. [زن] همیشه با وضو باشد و غسل‌ها را انجام بدهد؛ با وضو و با طهارت بودن خیلی مهم است و همین‌طور قرآن بخواند که تمام این آثار قرآن [خواندن] به آن جنین منتقل خواهد شد.

پس، از یک مواردی باید پرهیز کند؛ با افرادی که اهل دنیا هستند نباید معاشرت داشته باشد؛ زن‌ها [و] مردها [اینهایی که اهل دنیا و کوچه و بازار و خرید و این چیزهای مختلف هستند] صحبت با آنها انسان را در دنیا می‌آورد؛ باید دوستانی برای خودش انتخاب کند که آن دوستان از خدا، از اولیا، از مطالب [توحیدی و] از اینها بگویند که این نشاط پیدا کند، باز بشود، انبساط [پیدا کند]؛ با هر انبساطی که پیدا می‌کند آن جنین یک نفس می‌کشد و با هر خمودی‌ای که انسان [با شنیدن] این اخبار پیدا می‌کند، آن طفل معصوم بیچاره مدام بر سرش می‌خورد و او مدام در خود فرو می‌رود و از این مسائل و بمبارانی که دارد مادرش بر سرش می‌آورد، یکی یکی این ضربه‌ها دارد این کیانش را از دست می‌دهد.

آیا ترس از حوادث طبیعی مشکل روحی است؟

سؤال: آیا ترسیدن از باد، باران و زلزله، از جمله مشکلات روحی است یا نه؟
جواب: ترسیدن یک مسئله طبیعی است؛ یک چیزی نیست که [غیرعادی باشد]؛ حالا یک وقت باران، باران خیلی شدید است [و] صاعقه است، این به مشکل روحی کاری ندارد.

بهترین اذکار در دوران بارداری

سؤال: در دوران بارداری چه مطالبی بهتر است؟ مثلاً چه اذکاری [بهتر است گفته شود]؟
جواب: [اینکه در دوران بارداری چه مطالبی بهتر است] خدمتان عرض کردم؛ بهترین ذکر، ذکر توحیدی است؛ ذکر «لا اله الا الله»، «لا حول و لا قوّة الا بالله»، «صلوات»، «الله اکبر»؛ همه این اذکار، اذکار مفید است؛ [ذکر] خاصی نیست، ولی بهترین ذکر همان ذکر «لا اله الا الله» است که زیر زبانی گفته بشود.

آداب و حدود برگزاری جشن عیدالزها

سؤال: در جشن عیدالزها چه مسائلی باید رعایت شود؟
پاسخ: ببینید، مشخص است که در جشن عیدالزها، اصلاً مجلس با مجالس دیگر تفاوت می‌کند. باید مطالبی گفته بشود که جمع بین دو جنبه بشود یا سه جنبه حتّی؛ یکی جنبه علمی، [که] باید مطالبی گفته بشود

که سطح علمی افرادی که شرکت می‌کنند نسبت به تاریخ و نسبت به جریان‌های تاریخ ساز و نسبت به موقعیت آن زمان روشن بشود. این حرف‌ها را چه کسی باید زد و کجا باید زد؟ خب در همین جاست دیگر. [مجلس عیدالزهر] فقط [برای] بر سر همدیگر زدن و مسخره کردن و اینها که نیست؛ باید صحبت‌ها صحبت‌های مفیدی باشد. مطالبی از منابع اصلی در نظر گرفته بشود و گفته بشود؛ همراه با آن لعن بر عمر و امثال ذلک که باید در جای خودش باشد. این یک مطلب.

مطلب [و جنبه] دوّمی که باید در نظر گرفته بشود، رعایت شئون افراد است. خب بچه‌ها که در اینجا شرکت می‌کنند برخلاف آنچه که گفته می‌شود که: «در جشن عیدالزهر، دیگر قلم تکلیف برداشته می‌شود و هر چرند و مزخرفی [می‌توان گفت]»، نه! این طور نیست! ما یک چنین تخفیفی نداریم؛ افراد باید مؤدّب باشند؛ صحبت‌شان را [مؤدّبانه بیان] کنند. به‌طورکلی از نظر روانشناسی، افراد در چنین مجالسی خودشان را نشان می‌دهند؛ مثلاً خب [وقتی می‌بینی] اینها چه تپیی زده‌اند، [شخصیت شان را می‌فهمید]. آدم متین همیشه متین است؛ آدم سنگین همیشه سنگین است؛ آدمی که دارای به اصطلاح موقعیت خاص است، همیشه همین طور است و بچه‌ها خب طبعاً یک چنین مطالبی را می‌شنوند؛ اگر مطالب رکیک و قبیحی باشد، در آنها اثر زشت و بد می‌گذارد و صحیح هم نیست و دلیلی هم ندارد [که الفاظ زشت، قبیح و رکیک استفاده کنیم]! مگر شادی و خنده ما حتماً باید با الفاظ رکیک توأم باشد؟! آدم می‌تواند هزار تا کار بکند؛ شوخی بکند، مطالب فکاهی [و] لطیفه [و] از این مسائل بگوید. این مطلب [دوّم].

مطلب دیگر که از اینها مهم‌تر است و من خیال می‌کنم که بعضی در این مسئله‌ای که عرض کردم افراط و اغراق کرده‌اند، این است که در مکتب عرفان، انسان باید به بالاتر از این مطالب فکر کند؛ حالا فرض کنید یک آدم منحرفِ عوضی مثل عمر آمده و به درک واصل شده، خب به جهنّم [که] رفته! اینکه حالا انسان بیاید و از آن زیّ و متانت شیعه بودن، خودش را دربیآورد [درست نیست]؛ یعنی در واقع آیا اگر امیرالمؤمنین و اصحاب [او مثل] سلمان و اینها هم بودند همین مسخره‌بازی ماها را در می‌آوردند؟! اگر حضرت زهرا و دخترانشان بودند [همین مسخره‌بازی‌ها را در می‌آوردند؟! بله! قطعاً آنها] می‌گفتند، می‌خندیدند، اظهار خوشحالی می‌کردند، ما هم باید بکنیم و هرکسی که می‌گوید نکنیم، خب آنها خودشان می‌دانند؛ ولی ما باید اینها را انجام [بدهیم]، اما دیگر هر چیزی یک حدّی دارد؛ هر چیزی یک حسابی دارد. آخر انسان باید سنگین باشد، یک خرده متین باشد، بالآخره امتیاز بین خودش و بقیّه را این‌طوری نشان بدهد.

من یک وقتی یک نواری را از بعضی از این مدّاحان طهران تماشا می‌کردم، واقعاً خجالت کشیدم! گفتم: «عجب آدم بی‌شعوری است! همین دهان لُق هرچه از دهنش در می‌آمد به عنوان اینکه عیدالزهر است، تحویل مردم [می‌دهد].» بچه، کوچک، بزرگ [همه] اینجا [نشسته‌اند و گوش می‌دهند و این هم هرچه از دهانش در

می آید می گوید! [بعد هم سی دی کرده اند [و] همه [می بینند].] خب همین حرف ها است که برمی دارند برای ما بازی درمی آورند دیگر؛ سنی ها می آیند این طرف و آن طرف این مسائل را می گویند. خب آقا جان! چرا این حرف ها را می زنی؟! این حرف های زشت چیست بر می دارید سی دی می کنید این طرف و آن طرف [پخش می کنید] و همه هم [تماشا] می کنند؟! بیا و درست روی تحقیق [و] روی تاریخ بگو و بعد لعنش هم بکن! بگو: «ببین! به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل، این عمل را انجام داده، این کار را کرده و مستحق لعن هم هست!»

بعد هم اینکه حالا آدم شعرهای خنده دار و اینها بگوید، اشکال ندارد؛ اما واقعاً این شعرهای رکیک اصلاً صحیح نیست؛ یعنی این در شأن یک کسی که خودش را شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آورد نیست که بلند شود بیاید و مثلاً یک [چنین] حرف هایی بزند [و] یک چیزهای بگوید که حالا [مناسب نیست].

علی کلّ حال، ما باید حساب این را بکنیم که انتساب ما به مقام ولایت، مسئولیت سنگینی بر عهده ما گذاشته و ما باید رعایت این مسئولیت را بکنیم و کاری نکنیم که آن مسئله مورد خدشه قرار بگیرد.

نقد شروط ضمن عقد و تبیین نگاه فقهی به حقوق زوجین

سؤال: درباره شرایط ضمن عقد توضیح بدهید و تکلیف آنهایی که ندانسته امضا کرده اند چیست؟ آیا می شود دوباره برگردند؟

جواب: شرایط ضمن عقد شرعاً ایراد دارد و ایراد مهم شرعی این شرایط این است که حق طلاق را که در دست مرد است، از مرد ساقط می کند و به وکالت بلاعزل، در اختیار زوجه و همسر قرار می دهد و این شرعاً خلاف است و اگر قرار باشد بر اینکه مرد هر وقت بخواهد [تواند از این شروط برگردد]، پس امضاء کردن ندارد! بنابراین، کسی که اینها را از روی عدم اطلاع امضا کرده است، می تواند اینها را پس بگیرد و به یک نحوی که ثابت بشود فقط بر اساس راه صحیح طی شده است.

ما بحمدلله در اسلام قوانین کافی و مکفی برای استیفاء حقوق داریم؛ نیاز به این شرایط نداریم. بنده در نظر دارم اگر خداوند توفیق بدهد راجع به این مسئله [شرط ضمن عقد]، مسئله مهر، مسئله طلاق، مسئله حقوق و شرایط طلاق یک رساله ای بنویسم؛ اگر خداوند توفیق داد. نیازی نداریم که برای اصلاح ابرو چشم را کور کنیم؛ نه! در خود اسلام و در خود قوانین، قاضی دستش باز است برای اینکه نگذارد مرد تعدی کند، چنان که [می تواند] نگذارد زن تعدی کند، آخر [متأسفانه] همه [از] این طرف افتاده اند! [لذا] الآن از این مسائلی که هست، چقدر سوء استفاده هایی دارد می شود! همه اش به خاطر این حرف هاست. خب چه اشکال دارد که قاضی بلند شود بیاید [و جلوی تعدی مرد را بگیرد].

بنده حدود دو ماه پیش در مشهد در یک مجلسی بودم که یک عده افراد آنجا بودند؛ صحبت این بود که

زن از شوهر طلب مهرش را کرده و مرد می‌ترسد که اگر این مهر را پردازد، زن بلند شود برود پی کارش! و [مرد این را] می‌داند؛ یعنی دیگر برای او ثابت شده! آن آقایی که در آنجا نشسته بود و فتوا می‌داد، می‌گفت که: «نه، وظیفهٔ مرد این است که مهر را بدهد و آن [مسئله] را باید از یک طریق دیگر [پیگیر شود].»

نه آقا، این نیست! حکم این نیست! مَهري که برای زن است مهر در صورت دوام زندگی است؛ نه اینکه زن مهر را می‌خواهد [بگیرد و بگوید]: «حالا گرفتم حالا بلند می‌شوم می‌روم و بازی و بامبول در می‌آورم و به سر آن کاکلی می‌خوانم!» نه این‌طور نیست! اگر مرد احساس می‌کند [زن در صورت دریافت مهر ممکن است او را ترک کند]، به همان مقداری که مهر به زن می‌پردازد، به همان مقدار باید از زن سفته یا چکی بگیرد که قابل اجراست، یا می‌تواند یک چیزی را وثیقه بگیرد؛ بسیار خوب، هر وقتی که او [زن] از دایرهٔ اطاعت خارج شد، صاف بلند می‌شود آن را برمی‌دارد [و] انجام می‌دهد. این [طوری] نیست که ...

چقدر در اینجا خلاف شده! خوب ما [در اسلام قوانینش را] داریم؛ متنها باید احکام را صحیح و درست بیان کرد تا اینکه هیچ کدام از طرفین - نه مرد و نه زن - نتواند سوء استفاده کند. چطور اینکه خلاف است اگر یک مردی آن قدر زن را در فشار قرار بدهد [تا این] که [زن] بگوید: «مهر را می‌بخشم!» نه خیر، [در اینجا هم] یک چنین حرف‌هایی نیست! تمام مهر را از مرد می‌گیرند به زن می‌دهند. اضافه هم می‌گیرند؛ اضافه هم باید بگیرند. هیچ ظلمی در اینجا نباید باشد؛ نه مرد نسبت به زن باید ظلم کند، نه زن نسبت به مرد باید ظلم کند.

آنچه که الآن مطرح است این [است] که می‌گویند: «اگر شخصی مهرالسَّنه بکند، ممکن است مرد سوء استفاده کند!» نه، این حرف‌ها نیست. مرد قشنگ می‌تواند مهرالسَّنه کند و زن هم به ثواب آن برسد. اگر دیده شد که مرد می‌خواهد سوء استفاده کند، دیگر آنجا مهرالسَّنه از او نمی‌گیرند؛ آنجا می‌گویند: «باید مهرالمثل بدهی!» این زن در میان عرف و در میان اجتماع مهرش چقدر است، [مرد] باید آن مقدار سگّه پردازد. تمام مسائل سر جای خودش است! نه او می‌تواند سوء استفاده کند و نه این می‌تواند سوء استفاده کند. بنابراین باید اینها را به یک نحوی مطرح کرد [تا اینکه هیچ کدام از طرفین - نه مرد و نه زن - نتواند سوء استفاده کند].

معیار ارتباط در نگاه دینی: انسانیت، نه گروه و مذهب

سؤال: ما که رفت و آمدهای مذهبی بین خودمان هست و کمتر در مجالس دیگر شرکت می‌کنیم، آیا گروهی یا اشتقاقی ایجاد نکرده‌ایم؟!

جواب: بنده این مطلب را بارها خدمت رفقا و دوستان عرض کرده‌ام که همهٔ ما در یک سطح قرار داریم. اصل اوّلی و شرط اوّلی برای زندگی ما کیفیت برخورد ما با افراد است. شما شاید نتوانید این مسئله را بپذیرید؛ [اما] خدا شاهد است، خدا شاهد است آن حسابی را که من در ارتباط با یک رفیق که شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام هست، همان حساب را به یک نحوه با یک مسیحی باز می‌کنم!

حالا از باب نمونه خدمتتان عرض می‌کنم: در یک سفری که پارسال تابستان اتفاق افتاد [و] بنده به یکی از همین کشورهای اروپایی رفته بودم، یک شب در جایی بودیم؛ پاریس بود؛ آنجا شب تولد امام باقر علیه‌السلام بود. من به سه‌چهار تا از دوستان که آنجا بودند، گفتم: «امشب شب تولد امام باقر است و [لذا] برویم شیرینی بگیریم.» [این] یک مسئله‌ای بوده از زمان سابق، همان زمانی که بنده طلبگی [را] شروع کرده بودم، یک مطالبی [و] عنایاتی از طرف امام باقر علیه‌السلام [به بنده] می‌شد و این قضیه [تا الآن] ادامه داشته؛ لذا الآن هر سال شب تولد امام باقر برای ما شیرینی می‌آورند؛ خیلی هم شیرینی می‌آورند. هرکسی می‌آید، به خاطر آن قضیه شیرینی می‌آورد. خب ما رفتیم آن جایی که رفقا نشسته بودند، من رفتم [سفارش] بدهم که [آماده] کنند، یک مرتبه نگاه کردم دیدم که یک پسر و دختری آنجا ایستاده‌اند و منتظرند که ما آن درخواست خودمان را بدهیم بعد آنها این [سفارش‌شان را بدهند]. نگاه کردم دیدم چقدر اینها صاف هستند! واقعاً چقدر صاف! هیچی اصلاً ندارند! هیچی! نه غلّ و غشی، نه چیزی! مسیحی! مسیحی بودند دیگر! وقتی به آن آقا گفتم: «چهار [تا] برای ما [چهار] نفر بده»، گفتم: «دو تا بستنی هم برای این دو تا بده.»

آن آقا گفت که: «شما پولش را می‌پردازی؟»

گفتم: «بله»

گفت: «آیا شما قوم و خویشش هستی؟»

گفتم: «نه من قوم و خویش‌شان نیستم، من یک فرد عادی [هستم].»

گفت: «خب شما چطور می‌پردازی؟»

گفتم: «چه اشکالی دارد؛ آنها انسان هستند؛ ما هم انسانیم. مثل هم هستیم.»

این صحبتی که بین من و فروشنده شد، یک دفعه اینها متوجه شدند؛ چه شد؟! یک دفعه پسر آمد جلو

[و گفت: «نه نه نه نه! امکان ندارد!»]

گفتم: «چرا امکان ندارد؟ شما خلافتی از من دیدید؟ من می‌خواهم شما را مهمان کنم؛ این یک هدیه

است؛ چه اشکال دارد؟!»

البته خب لباس عربی سفید بود. عبا و اینها نداشتم، لباس عربی داشتم. گفتم: «چه اشکالی

[دارد]؟» بعد ماندند [تعجب کردند]! یعنی هم آن فروشنده، هم آن پسر؛ یک چنین چیزی را ندیده بودند؛

یک چنین مسئله‌ای را [ندیده بودند] و خدا شاهد است! دارم می‌گویم خدا شاهد است! در آن وقتی که من

گفتم به اینها هم دوتا بده، اصلاً بین خودم و دوستانم و اینها می‌زی ندیدم! اختلافی ندیدم! گفتم خب اینها هم

مثل ما هستند؛ حالا مسیحی هستند که مسیحی باشند، چه اشکالی دارد؟! هر دو گریه‌شان گرفت، هم پسر [و

هم فروشنده]. آن پسر آمد ما را بغل کرد، شروع کرد به بوسیدن و عبارتش این بود که: «آقا، اولین بار است

در عمرم با یک چنین قضیه‌ای برخورد می‌کنم!»

گفتم: «این دستور، دستور اسلام است - فرقی بین همه نیست - این دستور، دستور اسلام است.» در آن چند دقیقه‌ای که ایستاده بودم، دوازده مرتبه این تشکر کرد. من دیدم این بندگان خدا خیلی در چه [خجالت] هستند، دیگر ما رفتیم کنار و آنها کیفیّتش را [می]خواستند انتخاب کنند. درست شد!

ما تمام افراد را یکسان می‌بینیم؛ مردم خودشان را از ما جدا کرده‌اند. اتفاقاً قضیه برعکس است؛ این سؤال باید برعکس باشد. ما می‌خواهیم با همه افراد باشیم آنها می‌گویند که نه! ما حساب جدا داریم، حرف‌هایمان باید جدا باشد، ارتباطمان جدا باشد.

یکی از اقوامان بنده را خانه‌اش دعوت کرده؛ شب وقتی که دعوت می‌کنی [آیا] نباید در منزل انسان احترام مهمان را نگه دارد؟! تلویزیون دائم دارد و رَو و رَو و رَو ویز می‌کند؛ بابا یک احترامی! نتیجه‌اش چه می‌شود؟! نتیجه‌اش این می‌شود که می‌گوییم: «بنده دیگر منزل ایشان نمی‌روم!» وقتی شما دعوت می‌کنی نباید [احترام مهمان را حفظ کنی؟!]. مثل اینکه شما یک رفیق را دعوت می‌کنی می‌دانی از آبگوشت بدش می‌آید، برداری همان آبگوشت را درست بکنی! این بی‌احترامی نیست؟! می‌گوید: «اگر تو می‌خوری، چرا ما را دعوت کردی؟! حالا امروز یک غذای دیگر بخور! امروز یک چیز دیگر درست کن!» درست؟!

مردم در یک عالم دیگر هستند؛ مردم نمی‌خواهند مطالب ما را بپذیرند! مردم می‌خواهند در عالم خودشان باشند و تکان نخورند و از آنجا در نیایند! مسئله این است که ما در اینجا طلبکاریم نه اینکه آنها طلبکارند؛ ما می‌گوییم که راه باید راه حق باشد - همین مطالبی که گفتیم -، عقلانی باشد، درست باشد.

وقتی که برای ما ثابت شده [که] اربعین در فرهنگ شیعه وجود نداشته، شب ما هم مثل همین مردمیم، ما هم همین عواطف را داریم، بالأخره ما هم قوم و خویش داریم، ما هم برادر و خواهر و مادر و خاله و عمّه و دایی و عمو داریم؛ ما هم همسایه و شریک و رفیق و اینها داریم؛ ما هم همین عواطف را داریم، ولی می‌گوییم [آیا] وقتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «عزا سه روز است؛ بعد از سه روز لباستان را در بیاورید و از منزل خارج بشوید.» ما باید به حرف رسول خدا عمل کنیم یا به حرف مردم؟! [اما مردم می‌گویند:] «نه‌خیر، تا چهل روز هیچ عروسی نباید انجام بشود!» آن بدبخت پسر و دختر همین‌طور بمانند که چه؟ که این به جای فاتحه خواندن شبی صد دفعه آن مُرد را لعنش می‌کنند [که] آقا الان موقع مردن بود؟! [چرا] حالا که ما عقد کردیم [مُردی؟!]. مردن هم آخر یک چیزی دارد! یک خرده حساب و کتاب ما را هم می‌کردی باباجان! هنوز چهلم آن تمام نشده یک پیرزن از آن طرف می‌میرد، آن تمام نشده یکی از آن طرف ماشین به آن می‌زند، این بدبخت [ها] [همین‌طور باید] بمانند که چهله این تمام شود، بعد چهله آن تمام شد بعد چهله آن.

یکی از اقوام ما بود [که] سه چهله پشت سر همین‌طوری پشت خط ایستاده بود! می‌گفت: «خدایا ما

عروسی نخواستیم؛ اینها را نمیران! ما جشن نخواستیم! جلو عزرائیل را بگیر [که] افتاده در فامیل ما، این نرفته آن یکی [را] دارد می‌آید [می‌کشد]!». خب آقا اینها غلط است! اینها با عقل جور در نمی‌آید! پسر و دختری که عروسی کرده‌اند، دلیلی ندارد حتی یک شب تأخیر بیندازند. خودشان نمی‌خواهند، نخواهند، خودشان بخواهند یک سال دیگر، [این یک مطلب دیگر است]. اما اینکه ما بیایم قانونی برداریم بیاوریم و آن قانون تثبیت کنیم و اگر کسی مخالفت کند، اصلاً از فامیل [طرد کنیم و بگوییم]: «هنوز پدر من چهل‌ه‌اش نشده، برداشته عروسی پسرش را [راه] انداخته!» [این اصلاً درست نیست].

وقتی که مرحوم پدر ما [علامه طهرانی] فوت کردند، روز دهم دوازدهم بود یکی از اقوام ما، ما را دید [و] با یک خجالت و فلان گفت: «می‌خواهم یک چیزی بگویم؛ می‌خواهیم عروسی بگیریم [ولی از این طرف، هنوز] چهل [پدر شما نشده؛ به هر حال اگر اجازه شما باشد، عروسی را می‌خواهیم بگیریم؟] [آن هم] پدر ما، نه اینکه یک فرد عادی!

گفتم: «از شفاعت پدرم محروم هستی اگر عروسی نگیری! محروم هستی! خب دلیل ندارد [که نگیرید]! گفت: «نه، شما برو به مادرت بگو!» گفتم: «من می‌دانم نظر ایشان هم همین است»؛ آمدم به والده گفتم؛ البته ایشان خب گفتند که بسیار خوب حالا مثلاً...؛ توضیح دادم و ایشان قانع شدند و گفتند که: «خب [اگر] نظر پدرت این طور بوده ما هم حرف نداریم.» [بعد] من تلفن کردم [و گفتم مشکلی ندارد]. اصلاً چهل‌ه‌اش نشده بود؛ بیستم بود، هفدهم بود، هجدهم بود. درست؟!

ولی مردم می‌گویند: «نه، ما می‌خواهیم آن طور باشیم!» پس مردم نمی‌خواهند راه عقلایی بروند! مردم نمی‌خواهند راه صحیح بروند! ما می‌گوییم باید این طور باشد. حالا چشمان روشن، مردم هم بخواهند بروند، امثال ما نمی‌گذارند بروند! امثال ما می‌گویند: «نه آقا باید چهل‌ه‌اش باشد! این چه بساطی است؟!» [در اینجا] بایستی که مسئله به جای دیگر برخورد پیدا کند!

پاسخ به مسئله حفظ قرآن و قرائت سوره‌های بلند در نماز

سؤال: حضرت عالی گفته بودید که جزء بیست و نهم و سی ام قرآن حفظ شود که در نمازها فقط به قرائت سوره‌های کوچک اکتفا نکنیم؛ آیا همین دو جزء کافی است یا [به حفظ] ادامه دهیم؟ هرچند تعداد کسانی که موفق به حفظ شده‌اند، فقط پنج نفر هستند.

جواب: عرض کنم اولاً که بنده عرض نکردم که فقط منحصر در [جزء] بیست و نه و سی [باشد]، ولی گفتم که چون سوره‌های آخر قرآن کوچک هست، بهتر است که اینها حفظ شود و فقط سوره توحید و قل هو الله نباشد.

از امام رضا علیه السلام روایتی است که فرمودند:

«خداوند قرآن را نازل کرد تا اینکه مردم او را بخوانند و در نمازهایشان بخوانند تا اینکه کتاب الله مهجور واقع نگردد.»

مرحوم آقا [علامه طهرانی] خودشان سوره‌های زیاد [و طولانی را] می‌خواندند؛ بنده اطلاع دارم؛ یک شب که بنده در خدمت ایشان بودم، شب جمعه‌ای بود تا صبح بیدار بودند. ما [هم] به اتفاق چند تا ازدوستان بودیم. ایشان به ما توصیه می‌کردند [و] می‌فرمودند که: «یک سوره بزرگ را قسمت کنید و در نمازها بخوانید.» و خودشان سوره اسراء را شروع کردند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَبِّكَ رَأَيْتَ لَيْلٍ لَّيْلًا مِّنْ آلِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ حَرَامٍ إِلَىٰ آلِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ حَرَامٍ إِلَىٰ آلِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ حَرَامٍ إِلَىٰ آلِ مَرْيَمَ﴾^۱ البته سوره اسراء را حفظ بودند و ما سوره بزرگ [را برداشتیم]؛ مثلاً خود من سوره مریم را شروع کرده بودم به خواندن و با همان قرآن در نمازهای شب و اینها. لذا [مشکلی] نیست [انسان با خود قرآن بخواند]؛ ایشان می‌فرمودند که: «بهتر است که از این سوره‌های بزرگ مثل اسراء، کهف، مریم، حوامیم، زمر تقسیط و قسمت بشود و انسان در هر نمازی یک تکه [از آن را] بخواند.»

این را هم رفقا بدانند که حتی اگر خواستند در نماز واجب، یک جزء [یعنی] یک قسمت از سوره را هم بخوانند اشکال ندارد و نیاز به بسم الله گفتن ندارد؛ یعنی در اینجا نظر ما مثل نظر اهل تسنن است که آنها یک جای سوره را می‌خوانند؛ [لذا] بسم الله در آنجا لازم نیست.

پاسخ درباره شیوه انتشار فایل‌های صوتی و مشکلات دسترسی

سؤال: تعدادی از خانم‌ها در منزل کامپیوتر ندارند، تعدادی به دلیل کهولت سن و مشغله فکری و کاری توان یادگیری کامپیوتر [را] ندارند - خب ندارند که ندارند؛ چه بهتر راحت‌ترند و فکر و خیالشان هم کمتر- صحبت‌های حضرت‌عالی بعد از چندین مرتبه روی یک سی‌دی رایت می‌شود که اولاً کیفیت نامطلوب دارد، ثانیاً چندین جلسه سخنرانی در یک سی‌دی برای کسانی که طرز کار با کامپیوتر را بلد نیستند و باید که از دیگران کمک بگیرند بسیار دشوار است. تعدادی از خانم‌ها خواسته‌اند اگر ممکن است دستور بفرمایید همان‌گونه که قبلاً سخنرانی‌ها روی نوار کاست ضبط می‌شد، هم اکنون نیز به همان صورت برایشان فرستاده شود؛ زیرا آن‌طور که خودشان می‌گویند: «الآن نزدیک یک سال است که از صحبت‌ها و دستورات محروم شده‌اند!»

جواب: بنده عرض کردم و رفقا هم اطلاع دارند؛ به‌طورکلی مسئله انتشار و پخش - هم [از جهت] کیفیت ضبط و حفظ این صدا و بعد نگهداری و بعد پخش آن - هیچ‌کدام اینها در اختیار بنده نیست؛ یعنی

^۱ سوره الاسراء (۱۷) آیه (۱)

به‌طورکلی بنده از این مسئله جدا هستم؛ چون به خاطر اشتغالاتی که دارم برای من امکان ندارد که بیایم و در این‌گونه مطالب اظهار نظر کنم و از همه اینها مهم‌تر، مسئله کتاب است؛ کتاب‌هایی که [تألیف] می‌شود؛ من فقط می‌گویم یا اینکه فقط می‌نویسم و یا مطالب [را] به سایت و امثال‌ذلک می‌دهم؛ [یعنی] آنچه [را] که از بزرگان [دریافت] کردیم [و شنیدیم]؛ دیگر بقیه رفقا خودشان این مسائل را تصدی می‌کنند. ولی چشم! بنده این را تذکر می‌دهم که این مشکل هم إن شاء الله برطرف شود.

پاسخ درباره نحوه دعوت عمومی و محدود شدن اخبار جلسات

سؤال: زمانی که بنده به کرمان رفته [بودم] - حالا ایشان یک الفاظی به کار برده‌اند که ... - دوستان دست‌اندرکار و خادمان زحمت‌کش، عوض اینکه همه دوستان اعم از زن و مرد را خبر کنند، متأسفانه به همدیگر سفارش می‌کنند که به کسی نگویند و همان دوستانی که در جلسه بودند، با خبر می‌شوند! شاید به دلایل زیاد ما نتوانیم در همه جلسات شرکت کنیم و شاید شوهران بعضی از خواهران مشکل داشته باشند و متأسفانه خیلی‌ها در همین لحظه از وجود بنده بی‌خبرند. همچنین ما با بعضی از اقوام در مورد راه صحبت‌هایی کردیم. که همه سپردند که به محض آمدن بنده آنها را در جریان بگذاریم. خواهشمندم در این مورد راهنمایی بفرمایید.

جواب: عرض کنم حضورتان که خیال می‌کنم پاسخ به این سؤال را هم در ضمن سؤالات [قبلی] داده باشم. ببینید راه برای همه افراد باز است؛ همان‌طوری که عرض کردم، راه باز است، آن جوان در آنجا بعد از اینکه مرام ما را دید که ما مسلمانیم اصلاً متحوّل شد؛^۱ گفت: «من باید در [مورد] این کار امشب شما بروم و فکر کنم.» ببینید راه برای همه باز است. برای همه مسیر روشن شده [است].

خدا شاهد است بارها و بارها بنده از مرحوم پدرم [علامه طهرانی] شنیدم که [می‌فرمودند]: «آقا سید محسن! این کتاب‌هایی که من نوشتم، نه فقط برای تو و امثال توست، [بلکه] برای آن پیرزن نصرانی در آخرین نقطه استرالیا هم هست؛ یعنی این کتاب‌ها برای اوست.» بزرگان عام بودند؛ شامل بودند؛ دریا بودند؛ وسعت داشتند. ما نگرانی نداریم؛ ما از چه می‌خواهیم نگرانی داشته باشیم؟! از چه چیز می‌خواهیم بترسیم؟! از چه چیز دلهره داشته باشیم؟! درست؟! متنها صحبت در این است که افرادی که در اینجا شرکت می‌کنند و می‌آیند خیلی‌ها اغراض دیگری دارند و مشخص است. حتی بعضی فرض بکنید که به من می‌گویند که آقا در این جلسه مثلاً عده‌ای آمده‌اند که چه و چه هستند! من می‌گویم [که] خب این حرف‌ها برای اینها هم هست؛ چه اشکال دارد؟! مایی که یک حرفی می‌زنیم، مگر این هم فقط برای [همین] چند [نفر رفقا است؟!]. چه اشکال

^۱ در قضیه بستنی خریدن ایشان در پاریس برای او

دارد که ما حرف را برای همه بزنیم؟! و چه اشکال دارد این کسی که برای این سازمان است، برای آن سازمان است، برای این اداره است، برای آن اداره است، در آن شرکت است، در آن پاساژ است، در آن نهاد است، او هم بردارد [و] استفاده کند؟!

[اگر] می بینند به دردشان می خورد، به کار ببندند؛ [و اگر] به دردشان نمی خورد، خب بگذارند کنار! چه اشکالی دارد؟! چرا ما باید بیاییم محصور کنیم؟! چرا باید بیاییم فقط یک طیفی [و یک جانبه] عمل کنیم؟! چرا؟! چرا باید دُغم باشیم؟! این که الآن دوستان آمدند و سایت زدند، خب این سایت برای چه کسی است؟! [آیا] برای این چند تا رفقا است؟! خب [اینکه دیگر] این سایت [را] نمی خواهد؛ [زیرا بالأخره] یا نوار یا سی دی به دستشان می رسد دیگر! [اما] سایت برای این است که الآن در تمام دنیا دارند مراجعه می کنند؛ مسیحی دارد مراجعه می کند، یهودی دارد مراجعه می کند و سؤالاتی که برای بنده می آید، خب این برای چیست؟! الآن که بنده در همین جا آمده ام با خودم این مقدار سؤال آوردم پاسخ بدهم، [وقتی] که برمی گردم باید بدهم و بگذارند در [سایت]، این برای همین قضیه است.

دین و مکتب اسلام برای همه است؛ منتها بعضی افرادی هستند که خیلی توجّه ندارند؛ می گوید: «برویم ببینیم اینجا چه خبر است!» و می آیند وقت می گیرند و وقت تلف می کنند و...!

یک وقت که من در طهران صحبت می کردم یک قضیه ای اتفاق افتاده بود. جلسه خانم های طهران بود؛ البته خیلی زیاد بودند؛ جمعیت آنجا خیلی زیاد است. گفتم: «خب افرادی که این مطالب را قبول ندارند، نیابند که اکسیژن بقیّه کم نشود!» فقط همین؛ اکسیژن کم نشود؛ جا کمتر گرفته بشود؛ خب آقا، این همه هیأت در طهران هستند، این همه جلسه هست، بالا [و] پایین این همه جلسه هست؛ خوب بروید شرکت بکنید. خب چه داعی انسان دارد که حتماً بلند شود بیاید اینجا، بعد هم بگوید: «آقا این حرف ها که شما می زنید چیست؟!» مگر من بلند می شوم همه جلسات می روم؟! مگر من بلند می شوم می روم جای بقیّه را تنگ کنم؟! وقتی می بینم یک جا به دردم نمی خورد، خب نمی روم؛ خب شما هم همین کار را بکن. درست شد؟!

این قضیه است که باعث شده بنده عرض کنم افرادی که خب اینها از دوستان هستند [تشریف بیاورند] و الا اگر واقعاً فردی است [که] دنبال مطلب می گردد، حالا از رفقا نیست خب نباشد، [اما] دنبال مطلب می گردد؛ لعلّ اینکه بشود. مگر شما رفقا و دوستان از اوّل که از شکم مادر آمدید [با هم] رفیق بودید؟ نه! هرکسی برای خودش سالیانی طیّ کرده بعد به واسطه برخورد با یک جریانی، یک مرتبه جرّقه ای در ذهنش خورده و راه افتاده [آمده اینجا].

الآن بسیاری از افرادی که در خارج از ایران و این طرف و آن طرف، از مخدّرات و خانم ها با ما ارتباط دارند، سابق در یک وضعیتی بودند که من نمی توانم بیان کنم، ولی وقتی که نور خدا بیاید [و] جرّقه بخورد،

همین خانم، همین مرد، همین کوچک، همین بزرگ، همین جوان، همین پیر، یک مرتبه متحوّل می شود؛ الآن آن خانم در منزلش آن طوری [مثل قبل] تلویزیون ندارد! منزلش نه اینکه از این منزل های پنجاه شصت متری باشد، در بهترین منزل (فرض کنید که شمال طهران) [زندگی می کند]! عکس مرحوم آقا [علامه طهرانی] را گذاشته [روی دیوار]! یعنی [قبلاً] چه عکس هایی اینجا بوده، رفته جایش عکس آقا آمده! چه دستگاه هایی اینجاها بوده، رفته جایش وسایل دیگر آمده! چه حال و هوایی [در زندگی شان به وجود آمده]! همین خانم آمده همسرش را هم عوض کرده؛ یعنی خانم آمده [شوهرش را] عوض کرده، نه [اینکه] مرد زنش را! ببینید [نور خدا] چه تأثیری دارد! نور خدا هر جا برود، در آنجا نفوذ می کند و برمی گرداند و متحوّل می کند! زن باشد، مرد را برمی گرداند؛ مرد باشد، زن را برمی گرداند؛ بچه ها را برمی گرداند؛ و این بایستی جلو برود.

اینکه بنده عرض کردم «نیایند»، به این جهت است؛ افرادی هستند می آیند و می روند و همین طوری و بدون اینکه مطلب را پیگیری کنند و این باعث می شود که فضا کم بشود و با توجه به این محدودیت هایی که هست و نمی خواهیم بازتر از این عمل کنیم، [جلسات] در یک محدوده می خواهد باشد؛ روی این جهت الآن [اگر] فرض کنید که هر کسی بخواهد بیاید، واقعاً [جا کم می آوریم]. خب یک جلسه عنوان [بصری] الآن در قم منزل دکتر دارند [که به دلیل کمبود جا] همه دارند در حیاط می نشینند! خب چه کار کنند؟! اگر ما بخواهیم بگوییم همه بیایند، خب چه کار [کنیم]؟! چطور دیگر مسئله در اینجا [برگزار] شود؟!

علی کلّ حال من خیال می کنم [اگر] این طور این نوشته ایشان را تصحیح کنم به اینکه ابایی از طرف بنده نیست و رفقا هم برای این مطلب ابایی ندارند؛ فقط مسئله این است که این افراد می آیند و می روند و نتیجه ای هم از مطالب گرفته نمی شود و فقط زحمتی در اینجا نسبت به بعضی از افرادی که در آنجا هستند ایجاد خواهد شد و الا مطالب برای همه هست و از نظر ملاقات با بنده هم هیچ ابایی نیست و اشکالی ندارد؛ [این] که حالا بنده هم ملاقاتی داشته باشم و افراد را زیارت بکنم هیچ منعی از این نقطه نظر وجود ندارد. اتفاقاً ما اصلاً مسئله مان این است! اصلاً وضعیّت ما یک چنین وضعیّت است.

در یک سفری که [اهواز] رفته بودیم، [بعضی راجع به صحبت ها نظری داشتند]؛ حتّی الآن در طهران هم همین طور [است] (در طهران هم بعضی از افراد می آیند و اینها خب یک چیزهای دارند). در آن سفری که اهواز رفته بودیم، یا مثلاً در طهران هم این موضوع مطرح شده، [می گویند] که: «آقا، چرا شما فقط از مطالب پدرتان [علامه طهرانی] می گویند؟! [چرا] از مطالب فلان آقا و فلان آقا نمی گویند?!»

اولاً: گوینده اختیارش این قدر هست که حقّ [داشته باشد] خودش مطالب را انتخاب کند. ثانیاً: چطور افرادی که از آنها می گویند، نمی آیند از پدر ما بگویند؟! آنها بلند شوند بگویند! ثالثاً: الحمدلله مطالبی که از دیگران هست، دیگر به کره ماه هم رسیده [است]؛ مطالبی که از دنیا هم [رد شده است]! حالا چه نیازی

است به این که بنده بیایم و [آن مطالب را] مطرح بکنم. علاوه بر این، ما از هرکسی هر مطلبی را می‌شنویم، [اگر] به تشخیص خودمان صحیح بدانیم، نقل می‌کنیم؛ صحیح ندانیم، نقل نمی‌کنیم؛ کسی نمی‌تواند برای کسی تکلیف تعیین کند که این‌طور [صحبت کنید]! ولی ما، نسبت به همه مطلب باز است و هیچ‌گونه گرفتگی از این نقطه نظر وجود ندارد.

امیدواریم إن شاء الله خداوند توفیق بدهد و ما را از زمره صادقین قرار بدهد و همت اقدام بر آن باورها را در ما زیاد کند؛ آن خیلی مهم است که انسان همت داشته باشد؛ وقتی که باور کرد، دیگر بایستد و حرکت نکند. إن شاء الله خداوند این همت را در ما زیاد کند و ما را از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از متابعین سنت ائمه هدی قرار بدهد؛ [زیرا] غیر از این، هرچه باشد خسران است؛ این [بزرگان] رفتند و دیدند و برای ما حکایت کردند که غیر از متابعت مکتب اهل بیت و غیر از تشیع به شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام بودن، تمام اینها خسر الدنیا و الآخرة است.

امیدواریم در آستانه ولادت امام عسکری علیه السلام که هستیم، خداوند از برکات و انفاس آن حضرت، نظر عنایت و لطفی به ما بکند و إن شاء الله ما را از جمله محبین و دوستداران و شیعیان اهل بیت قرار بدهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

[آقا خطاب به یک دختر بچه حاضر در جلسه:] اسم شما چیست؟

[پاسخ:] رؤیا

ببینید اسم را! حالا رؤیا به معنای آرزو و به معنای نیت و به معنای تمنی است؛ رسم بزرگان این‌طور نبوده که هر اسمی را عوض کنند؛ البته میل خودتان است می‌خواهید اسم ائمه باشد - اسامی‌ای که از ناحیه آنهاست -؛ ولی این را دوستان بدانند که اسامی‌ای که مستهجن است [باید عوض شود و در غیر آن لزومی ندارد]؛ مثلاً اسم یکی از افراد مریم بوده؛ وقتی که به مرحوم آقا [علامه طهرانی] گفتند [که می‌خواهند اسمشان را عوض کنند]، ایشان فرمودند: «خب مریم چه اشکال دارد؟! عوض کردن ندارد!» یا مثلاً فرض کنید که اسم اهل بیت خود ما وقتی که والدۀ ما به مرحوم آقا [علامه طهرانی] گفتند: «اسم ایشان این است، عوض کنید.» ایشان گفتند: «نه، عوض کردن ندارد؛ دیگر همین اسم [خوب است و] اشکال ندارد.» یا اسم یکی از مخدرات، اسم یک گلی بود وقتی که آمده بود پیش مرحوم آقا [که اسمش را عوض کند] ایشان فرمودند: «نه، اسم شما

که اشکال ندارد.^۱

^۱ صوت در اینجا قطع شده است.